

وان سلم الاوار و باو ميت از شام چي كرا نكه در اينده هست آتش و دوزخ را يعني در وقت كه مشن از صراط چون در آمدن دوزخ عام است
 مرتما آوسيان را نفعي آن از اهل برود صديقه چون رست آيد قال فلم تسميه بقول گفت آنحضرت پس نشنيد توحيد اي تعالي را كه مي گويد
 ثم نجي الذين اتقوا ايسر استگاري سيد هم آن كساني را كه تقوي كرده اند پس سر و سلامت ميشود آتش بر ايشان چنانكه برابر اسيم
 عليه السلام يعني در و مي نمايند و مثل برق خاطف يابا دوزان مي گذرد و آذاري از ان با ايشان نمي رسد مراد يعني دخول اين است و
 اين مرتقيان را مي باشد و اهل برود صديقه داخل اين جماعت اند و في رواية لا يدخل النار انشا الله من اصحاب الشجرة احد و در روايت
 اينچنين آمده است كه در نهي آيد آتش را اگر خواسته است خدا از اصحاب شجره هيج كمي بالدين بايعوا انتم ان كساني كه بيت كردند با آنحضرت
 زير شجره اين واقعه تفسير اصحاب شجره است و اين در صديقه بود رواه سلم ۳۳۰ و عمر بن جابر قال كنا يوم كيد ببيت الفاء و اربما به گفت
 جابر بوديم ما روز صديقه يكه از چهار صد كس در روايتي هزار و پانصد هزار و سي صد نفر آمده است و وجه توفيق در شرح مذکور است قال لنا ابو
 گفت ما را پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم انتم اليوم خير اهل الارض شما امروز بهترين اهل زمينيد متفق عليه ۳۳۰ و عثمه قال قال رسول الله
 صلي الله عليه و آله و سلم من يصعد الشنية ثنية المر او کسی كه بالا بر آيد يا كيت كه بالا بر آيد ثنية را كه ثنية مر است ثنية بفتح مشددة و كسر فون و شدة
 تحتانية راه بلند در كوه و مر از صومعه و بفتح نیز آمده است نام موضعي است ما بين كوه و دینه از راه صديقه كه رسيد آنحضرت صلي الله عليه و آله و سلم
 و اصحاب و بي رضی الله عنهم بان موضع در شب پس ترغيب كرد آنحضرت ايشان را بصعود آن و بر آمدن بر ان تا حكمت در ان چه باشد
 و ظاهر حكمت اطلاع بر حال اهل مكه كه جاني كمين نخورده باشند و بدانديشي ننموده و در هلاك خود كوشيد و كما قيل فرمود هر كه صعود كند بر ان
 خانه سخط عنه ما خط عن نبي اسرائيل پس بد رتي شان اين است كه فرود نماند مي شود و كرم كرده مي شود و از ان كسي كه صعود مي كند ان را نماند
 آنچه كرم كرده شده و فرود نماند شد از بنی اسرائيل طبع است بقول وى سبحانه و قوله لوطه لغفر لكم و قصه آنست كه بنی اسرائيل بعد از آنكه
 بر آورده شدند از بيابان كه تا جليل سال در وى تامة و حائر بودند و سايه كرد بر ايشان ابر و فرستاده شد بر ايشان منق و سلوى دام كرده شد
 ايشان را در آمدن قرية از شام كه نام ان اريحا بود و مسجد و دعا و طلب حظ و نوب و استغفار تا آمرزيد و شود گناهان ايشان ليكن ايشان
 تبديل كردند طلب توبه و استغفار را بطلب مشتريات خود از اغراض دنيا پس نازل كرده شد بر ايشان عذاب پس مراد بحد از بنی اسرائيل
 و عده خط و محضت است پس فرمود آنحضرت صلي الله عليه و آله و سلم با اصحاب خود هر كه بايد بر ثنية مر از آمرزيد و شود گناهان وى و خط كرده
 از وى مانند آنچه وعده كرده شده بود و بحد آن از بنی اسرائيل پس جابر رضی الله عنه مي گويد مكان اول من صعد يا خيلنا جبل نبي الخبز ج
 بود نخستين كسيكه صعود كرد و ان ثنية را اسبان ما يعني اسبان بنی انخيرج كه قبيله است از انصار و جابر از بن قبيله است سابقا گفته شد
 كه انصار و قبيله بودند اوس و خزرج كه دوبرا بودند ثم ساءم الناس مستبر تمام آمدند مردم مني همه آمدند پياني تمام بفتح هر دو تا و نشدند
 فقال رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم انتم اليوم خير اهل الارض انشا الله من اصحاب الشجرة احد و در روايت
 مگر خداوند شمر سرج فاتيما نقلنا فقال استغفر لك رسول الله پس اديم ما آن شخص خداوند شمر سرج را پس گفت پيا تا آمرزش خواهد بود
 پيغمبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم قال لان احد ضالتي احب الي من ان يستغفر اصحابكم گفت آن صاحب شجره شرح بر اينه كه با هم من گم شده

که اب و صومعه را که وی بود وی میساید است و حاضری آورد و بطور نفیحات طایفه ای پاک کند که آب است و بطور نفیحات طهارت و تعلیه
 و صاحب تعلین آنحضرت که نگاه میداشت و حدیقه صاحب سر رسول الله و دیگر حدیقه صاحب سر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 منافقان نزد وی بود و عمار الذی اجاره آمدن شیطان دیگر عمار بن یاسر که در امان داشته است اما خدا از شیطان علی سالار
 بر زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی زبان آنحضرت زود است که خدای تعالی عمار را از شیطان و اتباع وی نگاه داشته است
 و سلمان صاحب کتابین و دیگر سلمان فارسی صاحب هر دو کتاب یعنی الانجیل و القرآن زیرا که وی انجیل خوانده و بدان ایمان آورد
 بعد از آن بخدمت محمد رسول الله رسیده و قرآن را خوانده بعضی گویند که عیسی را در یافته و مشهور است که عمری سیصد سال بود و صحبت
 کرد و دست پنجاه بود و الله اعلم و لقب او سلمان انجیر است و نام پدر او را معلوم نیست و چون نسبت او می پرسیدند می گفت انا ابن کلام
 رواه الترمذی ۲۰۰ و عثمان بن مرثیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نعم الرجل ابو بکر نعم الرجل عمر نیکو مرد است ابو بکر نیکو مرد است
 عمر نعم الرجل ابو عبیده بن الجراح نعم الرجل اسید بن عمرو نعم الرجل اسید بن عمرو نعم الرجل اسید بن عمرو نعم الرجل اسید بن عمرو نعم الرجل اسید بن عمرو
 نعم الرجل ثابت بن قیس بن شماس نعم الرجل معاوی بن جبل نعم الرجل معاوی بن عمرو نعم الرجل معاوی بن عمرو نعم الرجل معاوی بن عمرو نعم الرجل معاوی بن عمرو
 راغالب این صحابه را از مهاجرین انصار در یک مجلس حاضر بودند پس هر یکی را بهیچ و تماشای کردن و نیکو یا تقریبی بگردیده باشد و حج و
 ایشان رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۲۰۰ و عثمان بن مرثیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان کینه شتاق الی الله
 علی و عمار و سلمان مقصود و سالفه و ناکیه است و در پیشی بودن ایشان بحدی که بدشت شتاق است و طپان که کی شود که ایشان در آن
 و بعضی گویند مراد شتاق اهل جنت است از ملائکه و حور و غلمان رواه الترمذی ۲۰۶ و عثمان بن مرثیه قال استاذن عمار علی را
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت علی رضی الله عنه از آن که در عمار بن یاسر را که آنحضرت فقال پس گفت آنحضرت این نواله اذن بیدار او را
 مرحبا بالطیب الطیب فراخی جانی و دیگر کج و بیزدات و پاک کرده شده و بتدبیر صفات و اخلاق رواه الترمذی ۲۰۰ و عثمان بن مرثیه
 قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما خیر عمار بن یاسر من الا اختار الله ما اختار الله و الله نشد بیت عمار بن یاسر میان و کارگر آنکه
 اختیار کرد و برگزید وی سخت ترین آن دو چیز را بپوش وی و آنچه با اختیار و تر و فاضل تر از آن و چیز است چنانکه طریقه سالکان طریق تو
 و ولایت است و آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امیر و اخص اختیاری کرد و بخت تمسیر و تسهیل برایت بود و بعضی نسخ از حد
 زنده هدایت و این نیز نزدیک یعنی اول است رواه الترمذی ۲۰۰ و عثمان بن مرثیه قال لما حلت جبارة سعد بن معاذ چون برده شده جبارة سعد بن
 معاذ که در فصل اول در حدیث جابجایی از احادیث وی رقم گذشت قال النعمان ما حلت جبارة سعد بن معاذ مع جبارة سعد بن معاذ و ذلك
 حکم فی بنی قریظ و گفتند که این حکم جبارة او از جهت حکم کردن است و بر بنی قریظ که قبلیه است از یهود و قصه آنست که این قبلیه
 در عهد و امان سعد بن معاذ بوده اند پس بعد از آن حسن فرود آمدند و قرار دادند که هر چه وی حکم کند ما را اختیار است پس آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بعد گفت که چه حکمی کنی تو در ایشان گفت مردان ایشان را بکشت و زنان و اطفال ایشان را بزد کرد و آنحضرت بر همین عمل کرد
 و گفت بر سعد بن معاذ که تو حکم کردی بکشتن خداوند تعالی که از بالای بخت آسمان کرد پس منافقان را به سخن یافتند و زبان طعن از کردند

وگفتند که سبکی خبازة وی صحبت این حکم است که بناحق کرد و این یاده است که گفته سبکی خبازة باین معنی چه مناسب است از
 فبلغ ذلك النبي ليس سبداً آن سخن منافقان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال ان الملائكة كانت محمد بن گفت آنحضرت که در شما
 پریشتم می بود و آنحضرت خبر داد صلی الله علیه و آله وسلم که هفتاد هزار نوشته بر خبازة سعد حاضر آمد و اندر راه الترمذی ۱۰۹ و ۱۰۸
 عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول گفت عبد الله بن عمر بن العاص شنیدم آنحضرت را که می گفت
 ما اظلمت انفسنا من سايه مكر و آسمان سبز و لا اقلت العباد و بر نه ایش زمین گردان و اصدق من ابی ذر است گو تر از ابی ذر
 غفاری را که از بزرگان صحابه و فقرا و مجروران فریاد ان ایشان است و احوال شریف وی در بعضی مواضع از کتاب نوشته شده با
 و گفته اند که این قول از آنحضرت بر سبیل مبالغه است یا مخصوص است بپیغمبر انبیا و صحابه که فاضل ترند از وی در راه الترمذی ۱۰۰
 و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اظلمت انفسنا من سايه مكر و آسمان سبز و لا اقلت العباد من ذی لجة اصدق سايه مكر و آسمان
 و بر نه ایش زمین سبز خداوند زبان آنکه است گو تر از ابی ذر است که هیچ مسامحت و در نهایت نمی کند در حق می گوید حق را اگر چه تلخ باشد
 چنانکه از احوال وی رضی الله عنه منقول است و لوجه بفتح لام و سکون با و ففتح آن زبان و لا اونی و نه و فاکتند تر و او انما بنده
 حق خدا و رسول خدا را و بعضی گفته اند او انما بنده تر حق کلام را که هیچ چیز از ان فرو نگیرد و من ابی ذر است و در مسأله
 بهر دست با صدق و اوفی ثبته عیسی بن مریم صفت ابی ذر است یعنی ابو ذر شایسته است عیسی پیغمبر علیه السلام یعنی فی الزم
 زهد و تجرد و اخبار و این عیسی بن مریم صفت حرام بود و اگر چه حق زکوة او کند و این قول یعنی فی الزهد از راهی است و در صحابه
 مذکور نیست در راه الترمذی ۱۰۷ و عن حماد بن حبل لما حضرت الموت قال و ایت است از معاذ بن جبل چون حاضر شد او را موت
 انفسنا العباد من سايه مكر و آسمان سبز و لا اقلت العباد من ذی لجة اصدق سايه مكر و آسمان سبز و لا اقلت العباد من ذی لجة اصدق
 بر و آله و انفسنا من سايه مكر و آسمان سبز و لا اقلت العباد من ذی لجة اصدق سايه مكر و آسمان سبز و لا اقلت العباد من ذی لجة اصدق
 فارسی و نه سلطان دیگر خود علم و سلطان فارسی که سائب کی شهر و مذکور است و عند ابن مسعود و زید بن جندب و ابن مسعود و حاشی
 مناقب و نیست از کتاب ابن مسعود و زید بن جندب و ابن مسعود و حاشی
 آنحضرت میفرمودم هر که سبقت علی را در فتنی که بجای آنحضرت نبو اذن توریت داشته باشد فتنای شریف بود است عمر با بود
 مشتاق گفت بودم ایام روی ترا دیدم و انجا فتنه فتنای سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله
 و سلم يقول می گفت من عاشق شرفی انی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است در شب یعنی مانند مردم که سست که بشی انذیرا که س
 از عشره مبشره نیست که انقال بطیبی و آخرین انقروی ظاهر میشود که فی الجنة را صفت عشره مبشره و محل بر عشره مبشره کرده است
 و ظاهر عبارت در آنست که وی هر کس است که در شبست و آید و شبی نه کنند از وی در آمدن شبست مگر نه کس و احتمال دارد
 که جماعتی که وی با ایشان در شبست و آید و هم جماعت باشد فافهم و الله اعلم و راه الترمذی ۱۰۶ و عن عذیقته قال و ایت
 از عذیقته بن الیمان گفته صحابه با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت اگر شبی کسی از اصحاب بجهت خود بترمی بود و قال ان

کتاب

علیکم فعیتموه غدیم گفت آنحضرت اگر خلیفه بیازم من کسی را بر شما پس بی فرمائی کنید او را و اطاعت کنید و خلافت او قبول
کنید و خلاف نمائید غدا ب کرده می شوید شما و لکن ما حدیثی که مدینه فصد قوه و لیکن چیزی که حدیث کند شمارا و خبر دهد خدای
پس تصدیق کنید او را و است گردید او را و اقرم عبد الله فاقوه و چیزی که بخواند شمارا عبد الله بن سعید بن جبیر
از آن تقریر معنی این حدیث این چنین کرده اند که گویند آنحضرت فرمود و هم ضروری است شمارا که از من سوال استخلاف کنید زیرا که
آن حاصل می شود و باتفاق و اجماع شما که یک اهل آن می دید او را با آنکه از تقصیر و تکسبیس با منی هم هست آنچه ضروری است
شمارا عمل کتاب و سنت است و تسک بان و تقصیر که در حدیث و این سعه در آنکه از جهت اشارت بفرمان رسول و معترضین
در علم و یقین و آنچه اجتناب باید کرد از آن از اتفاق و این نزد حدیث بود از جهت بودن وی صاحب سر رسول الله و غیره
و آنچه ایشان باید کرد بدان از احکام این نزد این سعه است زیرا که فرموده است ضعیف لاری رضی به ابن ام عبد الرحمن شد
برای است خود چیزی که رضی شد بدان ابن ام عبد که عبد الله بن سعید است و فرمود تسکوا عبد الله بن ام عبد جنگ در زید به بیان
و اندر زبان سعه و گفته اند که درین حدیث اول از فصل بیان استخلاف ابی بکر رضی الله عنه نیز هست زیرا که در وی است
از ابن سعه و گفته اند که گویند که او بکر را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کار دین ماکه امامت نماز باشد پس تا تیر کنیم تا او را
و بنامی خود ۱۳۰ و گفته قال یا ایها من الناس انا انما انا فاما علیه الامیر بن سلمه و هم از حدیث است که گفت وی نسبت
به حج یکی از مردم که در یاب و اورا فتنه بگردد من می ترسم تا تیر فتنه را بر وی مگر محمد بن سلمه بفتح سیم و سکون سین و فتح لام فانی سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا تضرک الفتنه زیرا که من شنیده ام آنحضرت را که گفته محمد بن سلمه را که زبان می کنند
ترافقه و محمد بن سلمه انصاری خزرجی است مشغول است حاضر شده همه مشاهد را اگر بتوک را بعضی گویند استخلاف کرد او را آنحضرت در سال نبوت
و بود از فضیله صحابه و اسلام آورد و بر دست صعوب بن عمیر در مدینه و مرد در سال قبل و سه پیشش یا هفت و گوشت گرفت در ایام
فتنه بامر نبوی و سلامت ماند از ضرر و شر آن رواه ابو داؤد و سکوت عنه روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و سکوت کرد از او
یعنی طعن نکرده و تصحیح محمد بن زینب نموده و محدثین را اختلاف است در آنکه حدیثی که سکوت کرده است ابو داؤد و از آن صحیح است
یا حسن است یا ضعیف صحیح احتجاج چنانکه در مجلس مذکور است و اقر المندری و مقرر گردید و ثابت است این حدیث را
عبد العظیم مندری که از علماء حدیث است و در اصل مشکوٰه درینجا بیاض است و در حاشیه این عبارت را خبری نوشته اند
۱۳۰ و محمد بن عایشه ان ابی صلی الله علیه و آله و سلم را می فی بیت الزبیر صبا حار و بیت است از عایشه که آنحضرت دید در خانه
بن العوام چراغی را و زبیر رضی الله عنه از عشره بشیره است و ابن عمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و داماد ابو بکر صدیق
نور اسمان است ابی بکر فقال یا عایشه ما اری اسماء الا قد هفت پس گفت آنحضرت ای عایشه گمان نمی برم اسماء هفت
ابی بکر را که آنکه تحقیق می زانید است یعنی این چراغی را که درین وقت افروخته اند نشان است که اسماء که حمل داشت زانید است
آنست که بصر ثوبان و کسر فاجتهد محمد بن و بفتح نون بلفظ اعلاه نیز نوشته اند فی الصرح نفاس زبیر یکی زن و زبیرش در

والاشهره حتى منية نام نه میدان بود و اما آنکه نام نه من در اسماءه عبد الله پس نام نهاد آنحضرت او را عبد الله و این عبد الله بن ابی سرحان
رضی الله عنهما صحابی مشهور و مناقب و قائل وی مذکور و مشهورست و وی رضی الله عنه اول مولودی است در مهاجرین بعد از هجرت
و خشک بقره سیده تخمیک کرد آنحضرت او را سحر ما بست مبارک خود و تخمیک خاتیدن خرما یا جز آن و مالیدن آن کام مولود را و این سحر است
رواه الترمذی ۱۰۱ و عثمان بن عبد الرحمن بن ابی عمیرة یفتح عین کسر سیم و سکون تحتانیه مضطرب ای حدیث است ثابت نیست در حساب
بعضی گفته اند که صحابی است روایت کرده است ترمذی از وی همین یک حدیث که می گوید عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه قال معاوية
اللهم اجله ما و یا مهد یا خذ انذ ابک و ان او را راه راست نماینده و راه راست یافته شده و اهدیه و هدایت کن مردم را بوی زواهد الترمذی
بناکه سیوطی گفته و صاحب سفر السعاده نیز می گوید که محمد ثمان گفتند که صحیح نشده و فضائل مویب هیچ حدیثی در جامع الاصول گفته که آنچه
ثابت شده است کتابت اوست مرغیبه خذ را اصلی الله علیه و آله و سلم و ثابت نشده است کتابت وی و تحقیق وار شده است در شان
وی حدیثی که روایت کرده است او را احمد و در سند خود از عرفان بن ساریه که شنیدم مرغیبه خذ را که می گفت اللهم علم معاویة کتاب
و احساب و قه العذاب خذ انذ ابیا موزان معاویة کتابت و احساب و نگه دار او را عذاب و این حدیث را طرق متعدد است و در بعضی از
این کلمه را زیاد کرده و مکن له فی البلاد و کنت و قدرت ده او را در شهرها تخمین پای به جای کردن و دیگر این حدیث یا معاویة او اذ املت
فاسح ای معاویة چون مالک و بادشاه شوی آسانی کن بر مردم و سخت بگیر و در روایتی آمده است فاحسن پس احسان کن فوق همه این
حدیث است که ترمذی از عبد الرحمن بن ابی عمیرة روایت کرده و گفته اند که هیچ کی ازین احادیث نزد محدثین بحدیث نرسیده است و اصل
پوشیده همانند که حدیث یعنی راه نمودن فرع علم است و تمام صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عالم بودند با حکام و بین او امر و نواهی آن
به تفاوت در آن و برین است مدار حدیث اصحابی کما انجم با هم اقتدیم اقتدیم و از نیجا لازم نمی آید که در همه جا بادی و ممتدی باشند
اما این در غیر نیز می خواهد بود که خطا کرده باشند و حق بدست ایشان نیامده و در گفته و ابتلا افتاده از راه هدایت گشته باشد و در
این گفته صاحب علم و هدایت آنکه لا یخفی و این سخن حق است برخلاف متعصبیه طرفین از علم ۱۶۰ و عن مجتبه بن عامر صحابی
دالی سر بود از جانب معاویة بعد از برادرش عقبه بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد او را در سنه ثمان و کس فوت کرد روایت کرده
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد از وی جابر بن عباس از تابعین خلقی کثیر کذا فی جامع الاصول و ذیبه گفته و کما
خود صحابی کبیر سیر شریف فصیح متقرب فی فضی شاعر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من محروبن العاص اسلام
آوردند مردم و ایمان آوردند من العاص مراد بناس مودی اندازم که اسلام آوردند روز فتح مکه کبیر و کفر بعد از آن صحیح شد ایمان هر کس
خدای تعالی از ایشان و عمر بن العاص ایمان آورد و طوع و عنیت هجرت آورد از حبشه بدین و انداخت خدای تعالی ایمان را در
دل وی بعد از آنکه اقرار آورد و نجاشی به نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس اقبال کرد بجانب آنحضرت بی آنکه کسی او را بجانب
خواند پس دوید و آمد بدین و ایمان آورد و پیش از اسلام با لغو داشت در عداوت آنحضرت تخصیص می بایمان نسبت مردم دیگر
با سلام از هر جهت است و چون خواست که ایمان آورد و بدست کشید گفت آنحضرت چرا دست کشیدی می می گرفت شرط می کنم

یا رسول الله فمرو به شرا منی کففت ایمان آرم بشرط آنکه آمرزیده نشود و گنایان من هم پیش ازین کرده ام و منم و شهیدانی با من و منم اسلام می اندازد
 و می پوشد هر گناهی را که پیش ازین کرده شد و هجرت می اندازد و می پوشد هر گناهی را که پیش ازین کرده شد و در حدیث دیگر آمده که عمرو بن العاص بن ابودوی اشام
 بن العاص بن عمرو بن اندونیز آمده است که عمرو بن العاص از صاحبان قریش است و نیز در حدیثی آمده که گفت آنحضرت کعبه
 آنک را شنید و گفت آنحضرت که عمرو بن العاص صدقه را بهتر از دیگران می آرد و الله اعلم بوجوه و عمر بن العاص خداوند مصلح و داد بود
 عمر بن العاص هرگز اطمینان و یقین میدیدم گفت سبحان الله خالق این عمرو بن العاص کیست و روایت کرده شده است که در
 در وقت گذشتن ازین عالم ترس و بی تابی و بی آرامی بسیار می کرد پس گفت او را پس روی عبد الله ای پسر این همه فرج چیست
 صحبت داشته تو یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد که با وی گفت ای پسر من برین سه حالت گذشته است بودم من را اول
 امر که دشمن می داشتم رسول خدا را دشمنی سخت بعد از آن مسلمان شدم و صحبت داشتم با وی پسر بودم در امارت و ولایت و مثلما شدم
 بدان و رسیدم از راه دنیا آنچه رسیدنی داشتم که بگذارم کلی ازین حال معامله خواهند کرد و چه پیش آمدنی است رواه الترمذی و قال

حدیث غریب و پس استاده بالقوی ۱۰۱ و عمر بن جابر قال لعننی رسول الله گفت جابر ملاقات کرد مرا پس خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم فقال یا جابر مالی را که منکر این گفت آنحضرت ای جابر چه شده است مرا که می بینم ترا شکسته و دلگیر یعنی صحبت سبب شکستگی و دلگیری
 تو قلت آن شهیدانی و ترک عیال او دنیا گفتم شهید کرده شد پدر من و آن در غزوه احد بود و گذاشت پدر من عیال و او امیر را گفتم بنام
 قال افلا ابشرك بما لقی الله به ایماک گفت آنحضرت آیا خبر خوش ندیده ام تا با آنچه پیش آمد خدا عزوجل و معامله کرد بان پدر ترا یعنی با رحمت
 عز و اندوه دنیا و دلگیر باش که این گمان خواهد شد ولیکن شاد باش با آنچه در روی قرب و کر است مولی است و درین اشارت است
 تا آنکه فضل و کرامت پدران سلامت می کنند در پسران که بر راه راست باشند و با آنکه پسران را بشایدی و بی پدران شاد و با پدر بود
 بے گفتم علی خیره یا رسول الله قال ما کلام الله قط الا من راجع حجاب گفت آنحضرت کلامم کرده است خدای تعالی هیچ کس را هرگز
 مگر از پس پرده و حاجی اباک حکم کفاح و زنده گردانید خدای تعالی پدر ترا پس سخن کرد با وی روی بر دلی پرده و شهید او زنده اند
 ولیکن حق بسیار زیادت قوت و روحانیت بر وی افاضه کرد که بدان شایده حق کردی حجاب و شتر اطحجاب درین عالم است
 قیاس آن عالم برین توان کرد قال یا عبیدی من علی اعطک گفت خدای تعالی پدر ترا ای بنده من آرزو کن و بخواه عیبها و
 فضل و کرامت من هر چه می خواهی بپرسم ترا قال یا رب تجیبنی فاقبل فیک تانیة گفت پدر تو ای پروردگار من آرزوی دارم
 می خواهم که زنده گردانی مرا و بفرستی بدنیایم شسته شوم در راه تو کورت دوم قال الرب گفت پروردگار مبارک و تعالی از قدس است
 انهم لا یجوبن بدستی شان نیست که تحقیق گذشته است حکم من که آدمیان بعد از مردن و آمدن باین عالم باز نمی گردند بسیار
 فقرت پس فرود آمدن آیت و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا و گمان مبر تو آن کسانی را که کشته شدند در راه خدا مرد
 اولایه تا آخر آیت رواه الترمذی ۱۰۱ و عتقه قال استغفر لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عشرین مره و هم از جابر است که
 آمرزش خواست برای من آنحضرت بیست و پنج بار معلوم شد که استغفار بخندم بار در یک وقت و یک مجلس بود با او اوقات متعدد

و این ظاهر ترست و الله اعلم و او الترمذی ۲۱۹ و عن اس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کم من أعتت غیر کففت تخضرت
 بسیار شود و موی غبار آلوده و موی ظلمین خداوند و جانده کینه طم کسیر طاجانه کینه یا کلمه کینه لایوبه لکه پاک داشته نمیشود و اشکات تود و شوی و اور
 و دانسته نمیشود و او ککیست از جهت حقانیت اعتباری می نرید و در واقع اسم علی الله لایوبه اگر سوگند خورد و بر خدا یعنی سوگند خورد که خدا را پیشین خود کرد
 بر آئینه است گوی کرد اند او را خدا و سوگند او می کند آنرا سوگند خورد و بر فعل خود که چنین کنم با عتقاد بر خدا میامی گردانده وی تعالی
 اسباب فعل و توفیق می دهد و او را که کند وی آن فعل را نسیم البراء بن مالک از جمله ایشان است برابر بن مالک بر او را نس بن مالک
 رضی الله عنهما از یک مادر و یک پدر از فضل اصحاب و دیگران و پهلوانان ایشان است حاضر شد احد را و شاهر را که بعد از وی اندوخت

از مشرکان بنیدین را سبای آنکه شریکند بدینان و حاضر شد از وی مبارزت شدید در روزنامه شهید شد در سال سیم ر و اله الترمذی

و ابی یحیی فی دلائل النبوة ۲۰۰ و عن ابی سعید قال قال انس صلی الله علیه و آله و سلم الا ان عیبتی التي اوی الیه اهل بیتی آگاه بشدید برستی

که دوست درونی و محل سروامانت من که بازگشت می کنم مجوی آن اهل بیت من اند و منعی عیبت و فصل اول از حدیث انس معلوم
 و آنجا این نظر و درج انصار واقع شده و این منافات ندارد و جوان در شان غیر ایشان خصوصاً اهل بیت که خص اند با این صفت توان
 که صفت التي اوی الیه اهل بیتمی تخصیص و تقیید باشد یعنی اینها که رجوع میکنم مجوی آنها بیشتر و غالب تر و تخصیص این صفت با اهل بیت
 زیادت شریف و فضیلت ایشان باشد و آن کرشی الا انصار و برستی کرش من انصارند یعنی کرش نیز و فصل اول معلوم شد در حدیث

انس فافتموا اشرف من سائر من عتقوا کینه از بهر کار ایشان و اقیلو انهم یبذرون من یبذرون از نیکوکار ایشان ر و اله الترمذی و قال هذا حدیث حسن

و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یعض الا انصار احدی من بائس و الیوم الاخر و من نذار و انصار را هیچ یکی

که ایمان در دست او روز آخرت ر و اله الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح ۲۲۰ و عن انس عن ابی طلحه ر و ابی است از انس که ر و ابی است

می کند از ابی طلحه که ر و ابی است ام سلمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقرأوا قولک السلام کففت انس که گفت مرا

آنحضرت بخوانان نوم خود را سلام را اقرأوا فتح همزه و سکون قاف و کسر را و کسیر همزه و فتح را نیز می باشد و برین قیاس بر علی آید و بر تقدیم

فتح همزه بر علی و می خوانند سلام است که چون کی برگیری سلام میرساند آن دیگر در جواب سلام می خوانند تحقیق این معنی مکرر

کرده شده است غرض آنکه آنحضرت با بطلان گفت که قوم خود را از من سلام رسان فانهم ما علمت اعفته صبر زیرا که بدستی ایشان آنچه

من می دانم پارسایانند صابرند اعفته همزه و کسر عین فتح فایم شد و جمع غنیمت و عفاف پارسائی و باز ایستادن از حرام و صبر

بعضیین با عفت با جمع صبور و صبر صا و تشدید بار مفتوح نیز تصحیح کرده اند جمع صابر یعنی صابرند بر فقر و فاقه یا بر جهاد و قتال یا در

دو جهاد اول او فتح است یعنی عفت ر و اله الترمذی ۲۲۱ و عن جابر بن عبد الله الحاطب جابر الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ر و ابی است

که جابر بنی الله عنه که غلامی مر حاطب بن ابی سعید را آند نزد آنحضرت و شکو حاطب الیه حال که شکایت می کند آن غلام حاطب را

نزد آنحضرت فقال انس گفت آن غلام پارسا بود لید ظلم حاطب انار بر آئینه می در آید حاطب آتش و وزخ را یعنی ظلم می کند و

کار می کند که بر آن مستحق و وزخ می گرد و ظاهر آنست که آن غلام همان تقصه کتاب حاطب را که باطل بود فرستاده و آورده

و جابر بنی الله عنه که غلامی مر حاطب بن ابی سعید را آند نزد آنحضرت و شکو حاطب الیه حال که شکایت می کند آن غلام حاطب را

نزد آنحضرت فقال انس گفت آن غلام پارسا بود لید ظلم حاطب انار بر آئینه می در آید حاطب آتش و وزخ را یعنی ظلم می کند و

کار می کند که بر آن مستحق و وزخ می گرد و ظاهر آنست که آن غلام همان تقصه کتاب حاطب را که باطل بود فرستاده و آورده

و گفته باشد و الله اعلم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كذبت لايه خبا و روع كفتى و روى آيد صاحب التمش افاقة قد شهد بدرا
و بعد چه تيز بركه بدستی و می حاضر شده است بدر را و حدیثه بار و آه سلم ۲۲۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم تلمهذ و الاية رواية می کند ابو هریره که آنحضرت خواند این آیه را و ان تلووا استبدل قوما غیر کم ثم لا یکو قوما صالحا
و اگر روى کرده اند شما از ایمان و اسلام می آرد و خدای تعالی در بدل شما گروهی را بجز شما بهتر می باشد آن گروه مانند شما در و
گروهانیدن و اعراض کردن از حق قالوا گفتند ای پسر رسول الله من هو الالذین ذکر الله ان تولىنا استبدلوا بنا کما استبدلنا ان
که ذکر کرده است خدا که اگر روى بگردانیم در بدل ما بجای ما گرفته میشوند آن قوم ثم لا یکو قوما صالحا استبدلنا استبدلنا ان قوم ما
ما فصر علی خیلان پس نزد دست آنحضرت بران سلمان فارسی ثم قال هذا قوم من قریه استبدلنا ان قوم این است و قوم این
یعنی فارسین و عجمیان و لو کان الذین عهد الله بالقتال و له رجال من الفرس و اگر می بودین نزد تر یعنی در آسمان بر اینده می
آن را مردان از عجم خاندان که سابقا معلوم شد که اکثر تابعین از عجم اند و با ایشان بسته شده پانیه علم و دین و بیضاوی آن قوم را با نصیب
و اهل یمن نیز تفسیر کرده روایه الترمذی ۲۵۰ و عتبه قال ذکرنا الا اعاجم عند رسول الله و هم از ابی هریره است گفت ذکر کرده
اهل عجم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عجم غیر عرب از مردم عجمی کبی و عجم و عرب بعضی نیز آمده و اعجم آنکه سخن پیدا و صحیح تواند
و اگر چه از عرب باشد اعاجم جمع سخن یا من ایجاب عجم که بر عجم اطلاق کنند که سخن ایشان نزد عرب فصیح و پیدا نبود فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم الا ناسم او بعضی اوتوق منی کلمه بعضی است گفت آنحضرت هر آینه من با ایشان یا بعضی ایشان یعنی عجمان اعتماد کنند
و استوار دارند و مردم در حفظ دین و امانت از خود از آنکه شما یا بعضی شما یعنی عربان طلبی گفت که خطاب بقومی مخصوص است که
خوانده شدند با اتفاق مال فی سبیل الله پس تقاعده و کاسل شوند در آن و بر تقدیر درین مع اهل عجم و عنایت و رعایت است
با ایشان قول و می او بعضی او بعضی شک راوی است یا تفریق است روایه الترمذی ۱۱۰ الفصل الثالث و عن علی بن
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان کل شیء یجاء به رقیبا و گفت علی که گفت آنحضرت بدستی هر چیز بیا بر اینست
می بودند از بزرگ دیده با از اصحاب و نگاه دارند و نگاه بمان احوال ظاهر و باطن و می که با وی می بودند نجار بعضی فون و فتح جرم نجیب
مرد که حمید رقیبا بعضی با فتح قاف می رقیب حافظ و عاری و عطیت انا را به عشر و داده شده ام من چهارده مرد که نجار رقیبا
من اند فلان من هم گفتند آن چهارده مرد قال نا و ابی جعفر و حمزه گفت علی آن چهارده من و هر دو سیر من یعنی
حسن حسین و جعفر بن ابی طالب و حمزه بن عبد المطلب ابو بکر و عمر و صععب بن عمیر و بلال و سلمان و عمار و عبد الله بن مسعود ابو
و المقداد و غنی الله عنهم ازین حدیث معلوم می شود که درین چهارده نجیب رقیب خصوصیتی هست که در دیگران نیست و در
دیگر آن فضائل و کمالات است که مخصوص با آنهاست و گفته اند که در هر یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنهم
چهارده خصوصیتی و صفتی بود که مخصوص بود بوی روایه الترمذی ۲۰۰ و عن خالد بن الولید قال کان منی و بین عمار بن یاسر کلام
فاغلطت له فی القول گفت خالد بود میان من و عمار بن یاسر در شتی کردم من عمار را و سخن گفتن خالد بن الولید از اکا بهر

قریش بود و عمار بن یسرا از موالی رفته احوال او را بشنیدیم که دیدیم در شتی که میگویی خالد فاطم بن عمار شکوفی الی رسول الله پس و آن شد
عمار بار آورده آنکه گمانند از من بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را وی می گوید فجا و خالد و محمد شکیکو و الی انبی صلی الله علیه و آله
و سلم پس آمد خالد و حال آنکه عمار شکایت می کند از خالد نزد آنحضرت قال گفت را وی فجل فیا خالد و لا یزیده الا غلظت پس
گشت خالد که در شتی می کند عمار را و زیاد می کند در شتی را و انبی صلی الله علیه و آله و سلم ساکت است و حال آنکه آنحضرت
خاموش است که هیچ سخن نگوید بر فکلی عمار پس گریه کرد عمار از شکستگی و نامرادی خود و غلظت خالد و سکوت آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم و قال گفت عمار یا رسول الله الا تراہ آیا نمی بینی تو که خالد چه میکند و چه می گوید فرغ انبی صلی الله علیه و آله و سلم را پس
برداشت آنحضرت سر مبارک خود را و قال من عادی عمار اعاده الله سیکه دشمنی در زد با عمار دشمنی در زد با او خدا و من انقض عمارا
انقضه الله و سیکه دشمنی در زد عمار را دشمنی در زد او را خدا انقض و عداوت بیک معنی است پس این تاکید است یا مراد یکی و بستن
با فضل است و بدگیری کردن چیزی که دشمنی آن در خالد فخر جت فاما کان شی احب الی من رضاع عمار پس بیرون آمد من پس
تا هیچ چیزی نگوید از انبی شدن عمار از بی کاری که عمار از من رضی کرده تا میان من از محبت پیدا آید فلیقینت بهار شتی
پس پیش آمد من عمار را پیغمبری که رضی کرده عمار از تو و رضی آنکه او را تهداد فرغی پس انقض گشت ۳۰ و عن ابی عبد
بضم صین و فتح با آنکه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول خالد سید من سیوف الله ابو عبیده بن جراح گفت شنیدم آنحضرت
را که میگفت خالد شمشیری است از شمشیرهای خدا و تیر و غلبه بر اعدای دین و قتل کفار و جریان وی سخن و نعمتی است شیره و نیکو جوان
قبیله و تبار خود است خالد و بود وی رضی الله عنه از بی محرم بدرجی از قریش روایها احمد روایت کرد این حدیث را احمد ۳۰ و غیر
بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تبارک و تعالی امرنی بحب ابی ربه اقبیر فی انی بحبم گفت آنحضرت بدستی خدا و
امر کرد مرا بدستی چهار کس خبر داد خدا مرا که وی تعالی دوست میدارد آن چهار کس اقبل گفته شد یعنی گفتند صحابه یا رسول الله هم لیسنا
نام برایشان را برای ما و نام بنام بفرما که آنها چه کسانی اند قال علی بنم گفت آنحضرت علی کی از آنها است یقول ذلک ثلثا درجاست
می گوید آن حضرت این سخن است بار از برای تاکید و قول آنحضرت علی بنم خبر او شرمون باشد دیگر یکی نیز مفید اعتقاد است تمام است نزد
این جماعت است و ابو ذر و مقداد و سلمان علی را خود چه تعریف توان کرد رضی الله عنه و کرم الله وجهه ابو ذر صدق و از صحابه بود و
نیز قریب است از صحابه و در اسلام بود و شایسته است که در بار او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از نجای خیار و فضلاء است
از صحابه بود ابو ایوب انصاری و ابی ذر و ابی ریحان و ابی سنان و ابی سعید خدری و ابی ذر و ابی ریحان و ابی سنان و ابی سعید خدری و ابی ذر و ابی ریحان و ابی سنان و ابی سعید خدری
و طلبی است از آنکه از انبی است تا در حق خود و دیده از او بود و قوت خود را از نور یا بانی می کرد و وظائف خود را
بنظر می آید و از برای تاکید و از آنکه در امری است که در خدا امر است ایشان را خبر فی انی بحبم و خبر داد که وی محبت خالص
با ایشان است از برای مثال در حدیث غریب حسن ۳۰ و عن جابر قال کان عمر یقول ابو بکر سیدنا و عثمان سیدنا گفت جابر بود
عمر می گفت ابو بکر ستر است از او که در هر ما را یعنی بلال را گفتند که عمر این را بطریق تو اضع گفت و الا عمر فاضلتر

۳۰

از بلال رضی الله عنهما و بعضی گفته اند سیادت ستم فضیلت نیست که اقاوا و گفته من و بخدا تو فوق ضمیر من است و غیره و حسب
 نیست که شامل کل باشد و باعتبار اکثرین است و ضمیر کنایت از صحابه است پس در اول شامل کل است و در ثانی اکثر و اخصا
 درین فقره از برای تخصیص است یعنی سیدت در میان بار واه البخاری ۶۰۰ و عن ابن مسعود بن ابی حازم بن جابر جمله کس برای تابعی است
 در زمان آنحضرت اسلام آورد و با او در کثرت صحبت شافت تا رسیدن وی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود و بود
 مروان باعلی بن ابی طالب رضی الله عنه همراه بود و آن بلا لاقال لانی بکر و بیت می گفت که بلال گفت مرابی بکر را در وقتی که ابو بکر بعد
 از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت مر بلال را و درخواست که در صحبت وی باشد و برای وی اذان می گفته باشد خانه بر
 رسول خدامی گفت صلی الله علیه و آله و سلم و بلال را ابو بکر خرید و وار دست کا فران بانیده آزاد کرده بود ان گنت انما اشتیرتینی لثناک
 فی سکنی اگر هستی تو که بخردی مرا برای من خود پس نگاهدار مرا یعنی نزد خود و حضرت فرمود ان گنت انما اشتیرتینی لثناک یعنی رسول خدا اگر
 تو که بخردی مرا بگرایی خدا و طلب رضا و ثواب دمی پس بگذار مرا با عمل خدا یعنی بگذار مرا تا برای خدا کاری می کرده باشم و با خلق کار
 نداشته باشم و بعضی روایات آمده که گفت بلال مرا اطاعت دیدن جای تنبیه نبی وی نیست و بی وی اینجانی تو اتم بودی چه شکل ترا دیدن
 بر عاشق زار که بی دلدار بند جای دلدار پس همراه لشکری که بشام رفت رفت در دمشق در سال بیستم یا بیست و دوم در گذشت رواه البخاری
 و در بعضی روایات آمده است که بلال بعد از وفات وی بشام بعد از شش ماه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجا آمد که می فرماید این چه جفا
 ای بلال که تو بر ما می کنی و زیارت ما نمی آئی پس بلال همان ساعت متوجه مدینه شد چون بدیده آمد اول چیزی که رسید این بود که فاطمه زهرا
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین چه حال دارند گفتند که فاطمه از عالم رحلت کرده و حسین و حسن باقی اند پس بگریست و نزد حسن و حسین
 آمد پس مروه خرم شد که بلال برای ایشان اذان گوید تا از زمان سعادت نشان آنحضرت یاد و هر دو بچکیس اجمال نشد که او را امر بران توان کرد
 گفته که اگر امام حسن بفرماید شاید بگوید پس حسن رضی الله عنه امر کرد و بلال موضع می که در زمان آنحضرت می ایستاد و بآمد و شروع در اذان گفتن
 کرد چون گفت الله اکبر یعنی رسول مروه افتاد و بگریه درآمد چون گفت اللهم ان لا اله الا الله کبره زور آورد و چون گفت الله
 ان محمد رسول الله گویا تمامه در و دیوار شهر لرزیدند و همه در گریه درازی بی اختیار شدند و از جای نشاندند بلال را طاعت اذان گفتن ماند و
 نه شنوندگان اهوش شنیدن و اذان تمام شد و در روایتی آمده است که آنحضرت فرمود هر که بعد از شش ماه زیارت من نیاید گویا من جفا کرده باشم
 سبحان الله و ایللاه الا ان سی سال گذشت و عمر آخر رسید و این سعادت دست خدا دادند که دیگر شود و یا نشود و صحت چو عمر رفت بر من شود
 یکبار شد و دیگر نمیشود اللهم ارزقنا . . . و حسن ابی هریره قال جابر بن ابی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابو هریره آمد مروه
 بسوی آنحضرت فقال انی مجبورم گفنت ان مروه بدستی من رنج و مشقت کشیده شده و نام یعنی چیزی بجهت فاطمه را می بعضی نشاید فرستاد
 آنحضرت کسی از بعضی از زمان خود ما خبر بگیرد اگر چیزی حاضرست بومی بدهد فقالت پس گفت ان بعضی نسا و الله می باشد با بعضی ما عنده
 الامار و گویند آن کسی که فرستاد ترا براسنی نیست زبون مگر آبی نم فرستد لی اخری فقالت مثل ذلک پسر فرستاد آنحضرت کسی را نزد زنی
 پس گفت آن زن مانند آنچه گفته بودم زنی نخستین فرستاد و نزد هم زمان خود وطن کلین مثل ذلک و گفته همه زمان مانند آن فقال رسول

پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نصیحه رحمة که کسیکه مهمانی کند این مرد را حجت کند خدای تعالی او را بضم یا و کسر ضا و مجمه و سکون
تختانی و ففتح ضا و کسر تختانی به تشدید هر دو روایت است اصناف و تصنیف هر دو معنی مهمانی کردن و مهمان فرو آوردن است
و در اصل معنی ضیافت میل کردن است و قول وی بر عهده برفع و جزم و هر دو مضبوط است فقام رجل من الانصار یقال له ابو طلحة پس استناد
مردی از انصار که گفته می شود او را ابو طلحة انصاری مشهور زوج ام سلمه فقال انما پس گفت من مهمان گیرم این مرد را یا رسول الله فظنوا
به الی رحله پس بر ابو طلحة آن مرد را بسوی خانه خود رحل بجای مهر خشت و بجای پیش مرد فقال لامرأته هل عندک شیء پس گفت ابو طلحة
مزدان خود را آیا هست نزد تو چیزی از طعام قالت لا الا قوت صبیانا گفت زن وی نیست چیزی نزد ما از طعام مگر خورش خردان
ما قوت بضم و سکون چیزی که بایستد و برپا شود بوی بدن آدمی از طعام قال فطلیهم بشیء و نو میهم گفت ابو طلحة معنی زن خود پس مشغول
گردان خوردان آنچه چیزی و بخوابان ایشان اقلیل مشغول کردن کسی را چیزی و تویم خوابانیدن و این محمول است بر آن که صبیان محتاج نبود
بطعام طلب میکرد و طعام را بر عادت صبیان بی جوع و الا واجب بود مقدم صبیان بر مهمان و چگونه ترک می کرد و ایشان واجب
و حال آنکه معنی تعالی شاکر و ایشان افاد او غل نصیفا فارسیا نمانا کل پس چون در آمد مهمان ما بسخوردن پس نما او را بطحا هر که ما می خوریم
فاذا ابوی سیده و لیاکل پس چون بنگیند و دراز کند دست خود را تا بخورد و نهومی الی السراج پس بایستد تو بسوی چراغی که تعلقیب تا اصلاح کند
و بیغرفی چراغ را اصلاح نیکو کردن خلاف افسا و فاطمیه پس یکشس چراغ را تا مهمان بر نا خوردن ما مطمع نشود و اطفا فر و میرانیدن آتش
فصعلت پس کرد آن زن این کار را گفت بوی مرد مقدمه و این شستند ایشان یعنی این زن و مرد و مهمان بطعام و اکل غنیمت و خوردن
و با تاظ و بین و شب کرد ابو طلحة وزن او گرسنه فلما اصبح خدا علی رسول الله پس گفت چون صبح کرد ابو طلحة آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تعجب عجب آمد بر ائمه تحقیق محجب که در خدا او صحاب الله یا گفت او
خند کرد خدا یعنی رضی شد من فلان و فلانة از فلان مرد و فلان زن نام ابو طلحة وزن او بردونی روایتی مشابه و در روایتی دیگر از ابو هریره
مانند این حدیث آمده موافق و لفظ معنی و لم یسم اباطلحة و نام نزد ابو هریره درین روایت ابو طلحة را و گفت یقال له ابو طلحة و فی آخرها
و در آخر این روایت این آمده که فازل الله پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را او بیشتر و علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة
و بی گزینند بر نفسهای خود غیر خود را و اگر چه باشد ایشان حاجت فی السراج خصاصة بالفتح و روشی و این آیت در شان انصار است
و سبب نزول آن این قصه است متفق علیه . . . و عثم قال نزلا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منزلا و هم ازانی بر ره است که گفت
فرو و آمدیم ما همراه آنحضرت منزلی را جعل الناس میرون پیش تنم مردم که می گذرند از آنجا میقول رسول الله پس می گوید پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم می پرسد من هذا یا اباهریره کیست اینکه می گذر و ای ابو هریره فاقول فلان پس می گویم و جواب میدهد من این فلان
کس است که میگردد و میقول پس می گوید آنحضرت نعم عبد الله هذا نیکو بنده خداست این و میقول من هذا فاقول فلان و می گوید آنحضرت
مرد دیگری را که میگردد و کیست این پس می گویم من این فلانی است فیقول منس عبد الله هذا پس می گوید آنحضرت بد بنده خداست این
شاید که می گفت این برای کسی که میدانست که وی از منافقان است زیرا که گفتن آنحضرت مومن را این قول درست و محمود است

اگر چه پناه و روش بر باشد و خود در آن زمان مومن با این کیفیت بود و اگر باشد اقل غلیل باشد و الله اعلم بحقیق در آنکه گذشت خالد بن الولید فقال من هذا پس گفت آنحضرت کیست این نقلت خالد بن الولید پس گفتم من این خالد بن ولید است فقال نعم عبد الله پس گفت آنحضرت نیکو بنده خداست خالد بن الولید سید من سجون الله شمشیری از شمشیرهای خداست رواه الترمذی ۱۰۹ و غیره زید بن ارقم صحابی مشهور احوال او مکرر ذکر کرده شده است قال گفت قالت الا انصار یا نبی الله لکل نبی اتباع ای پیغمبر خدا مبر پس رواند و اما قداشعناک و بدستی با تحقیق پیروی کردیم ترا فدع الله ان جعل اتباعنا منسایس عاکن خدا را که گردانید پیر و انان ما را از نایبانی بگردان تا بمان ما را از خلفای و موالی ما که ایشان را نیز انصار گویند و بحیث که مردم را در حق ما با حسان کرده ایشان را شامل باشد چنانکه گفته اوصیکم بالانصار و فرمودوا فاقبلوا من محبتهم و تجاوزوا عن سبهم و جز این مناقب و فضائل و عنایات و کرامات کذا فی شرح اشیح یا بگردان از نایب منقندی با تار ما و متصل بما و بطریق و سیرت ما و تابعین با حسان این معنی ظاهر ترمذی نماید فدعا بپس دعا کرد آنحضرت باین دعا که التماس کردند از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم رواه البخاری ۱۰۰ و سخن قناده تابعی مشهور اکثر زیارت از انس می کند قال ما فعلت یا من احب العرب اکثر شیدا انعم یوم القیامة من الا انصار کفیت نیا انم ما حله از جمله های عرب که بیشتر آید شیدا ایشان عزیز تر و زیاده است از انصار که شیدان ایشان بیشتر اند و عزیز تر از انصار گفت قناده و قال انس مثل منعم یوم احد سبعون و گفت انس کشته شد از انصار روز احد هفتاد کس و این منده که از علمای حدیث و سیرت از حدیث ابی آورده که کشته شدند از انصار روز احد پانزده هزار و پانصد کس و یوم بجهت سبعون و کشته شدند روز بجهت هفتاد کس که از انصاری گویند و قصدا آن در کتب سیرت مذکور است و یوم بجهت علی بن ابی طالب سبعون و کشته شدند روز جنگ بیاض در زمان خلافت ابی بکر که با قوم سید بن ابی طالب هفتاد و نه نفر از انصاری بن ابی حازم قال کان عطا البدر بن حنیفه الان ثمة الان کفقیس ابو عطای در بیان از بیت المناجیح چهار چهار و قال عمر لا فضلتم علی من بعدکم گفت عمر هر انمی تقصیل می کنم من ایشان را کسی که بعد از ایشان است رواه البخاری و سینه من سجد من اهل بدر فی جامع لبخاری بدانکه بخاری اسامی جانته از اهل بدر از انصاری که در کتاب خود آنها را ذکر کرده و از آنها حدیث آورده و ابی علی بن ادریس بطریق قد لکه احساب و جمال فصل آورده تا معرفت فضیلت سب و رجحان ایشان بر غیر خود و جدا بر ایشان دعا بر حمت و وضوان کرده و گفته اند دعا نزد ذکر ایشان در صحیح بخاری مستجاب است و ذکر آنها بر ترتیب حروف معجم کرده مگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خلفا از بعد که اینها را مقدم کرده باقی با ترتیب حروف آورده و مولف نیز همین روش اتباع وی کرده پس اول ایشان و امام و سید ایشان و سید تمامه عالیان النبوی محمد بن عبد الله الهاشمی ولادت وی در عام الفیل و بعثت او بر اسرار بعین دور نبوت وی مثلث و مشرین عمر شریف وی مثلث و ستین سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و علی و اصحابه و اتباعه و از ابراهیم بن عبد الله بن عثمان ابوبکر الصدیق الترمذی از بنی تمیم مرده است اجتماع او با آنحضرت پنج واسطه است نام او در جاهلیت عبد رب الکعبه بوده و آنحضرت او را عبید الله و عقیق نام کرده و بعضی گفته اند که عقیق نام قدیم او است آورده اند که مادر او را فرزندی نبی زیت و چون وی متولد شد مادر وی ویرا پیش خانه کعبه برد و گفت خداوند این را از موت آزاد گردان و بخشش من و بعضی گفته اند که نام اصل او عبد الله است

غالب آمد بروی عقیق بعضی گفته اند عقیق چیست حسن و جمال روی و کرم و خوبی روی گویند و عقیق مسینی کرم و جمال و نجابت نیز آید و اتفاق کرده است
 است بر تسمیہ او بنسبت ابرو و عقیق است و بنسبت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و التزم ام ہی صدق را در سہ احوال خود رضی اللہ عنہ و پدر او
 ابو تمیمہ عثمان نام دارد و در سال فتح ایمان آورده و در سنہ چہارم ہجرت بعد از آنی بکربشش ماہ و چند روز وفات یافته و عمر او نو و ہفت بود و
 خلافت صدیق دو سال چند ماہ بود و عمر وی شصت و سہ موافق عمر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود وی رضی اللہ عنہ معتدل القامہ خوش رو
 تا بان جمال نحیف البدن خفیف العارضین مل الخدین بود و در حدیثی وی رنگہای سبز بلخ حاصل عیال کریم عقیق عمر بن الخطاب العدوی از اولاد
 عدی بن کعب است و پنج واسطہ حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جمع می شود و از اشرف قریش بود و در جاہلیت سفارت و رسالت
 بنام وی بود و سفید روی جسمی سبز چشمی بلند قامت بود و در شہادت بود بر مردم چنانکہ گویا بر شتر می سوار است و مردم پایہ اند و بود در عاریت
 و حقیقت و در سب بن عبدالمطلب کہ وصفت او در تورات این چنین است کہ قرن حدیث شد بدین و قرن کوه خرد را گویند و فاروق لقب است
 از جهت تفروق او میان حق و باطل و گفته اند اسلام با بیان او شد و سبب و شجاع بود پیش از آن حضرت با مردمی حجت
 کرد و چون خواست کہ ہجرت کند تنہا خود را تحمل ساخت و کمان رازہ کرده و در دست تیر بار گرفته و کعبہ آمد و در سار قریش ہمہ بجانب
 حاضر نمودند پس طواف کرد و در کعبت نماز گزارد و بطنہای قریش جدا جدا گفتند زشت باد رویہای شما کہ خواہد کہ بگردان ما آید
 و شیم کرد و فرزند او و بیوہ کرد و وزن او باید کہ باید و ملاقی کرد و بن در پس این ادوی یعنی کہ پیش یکس نمود است در پی او فت خلافت بود
 و در ہجرت سال بود عمر وی شصت و سہ بر قول مشہور و بقول شصت و ہشت و بقول دیگر چہا و در عثمان بن عفان القریشی خلیفہ نبوی صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم علی ابنہ زینہ و ضرب لہ سہم و گدشت آنحضرت او را بر دختر خود قتیہ ہجرت بسیار داری وی و شہید کرد و او را بہرہ وی از
 بدر و باغ شہار او را از اہل بدر فرود آمد و تولد او در سال ششم از عالم الفیل است اسلام آورد پیش از دخول دار ارقم بعد از آنی بکرب علی بن
 حارث و اسلام او بدخوت ابو بکر بود چون اسلام آورد بمجموعہ بن العاص بن امیہ و را بست و حبس کرد و گفت از دین بدران بدین
 درآمدی و اللہ منی گدایم تا زمانی گذاری این بن را گفت این دین را بر کز نگذارم و از وی جدا نشوم تو ہر چہ جوانی کن چون حکم صدایت
 او را دید ہا کہ در قیامت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از عمد نبوت و تحت وی بود و در غزوة بدر مرد و بعد از آن ام کلثوم را
 آنحضرت بوی تزویج کرد و در سال ہجرت وی نیز مرد پس گفت آنحضرت اگر بجزوی ہجرت می نمودم سید ام از ابوی ہجرت کس جزوی نبود
 کہ دو دختر ہجرت پیبری نزد وی بود و ازین جهت ذوالنورین لقب او شد رضی اللہ عنہ و بسیار بالایی خوش روی سفید و سب و بود
 و روی وی نمکتا از بصری بزرگ پیش اجل الناس گفت آنحضرت با من کلثوم تزویج کردم ترا بشاہ ترین مردم بعد تو ابراہیم علیہ السلام
 و بعد پر تو محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود چہای او چہی کہ در درون خانہ دستہ نسل می کرد و از حیا صلب خود را است نمی توانست کرد
 و بود قتل او در اواسط ایام تشریق سنہ خمس و ثمانین و خلافت او نیز در سال و عمر او ہشتاد و دو و بعضی سہ و شش نیز گفته اند علی بن ابیطالب
 الهاشمی ابن عم پیر خدا و برادر ابو جہات و زوج فاطمہ زہرا بنت رسول و پدر حسن و حسین است و اول ہاشمی است کہ متولد شدہ از دو ہاشم
 قدیم الاسلام و قبول جامعہ کثیر از صحابہ اول کسیک اسلام آورد است و گفته اند کہ مبعوث شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روز دوشنبہ

اصحاب

و اسلام آورد و علی رضی الله عنه روز سه شنبه و عمر وی در آن مدت ده سال بود یا هفت و امین و شریف و با وی و محمدی و یسویب اسلمین
و ابو الریحانین و ابو تراب از القاب اویند و بود وی رضی الله عنه میانه بالای سخت گذرم گون مانل بحرت اصمغ اشعر البدن روشن
روی تپان جمال بزرگ چشم عظیم البطن نیک سیاه چشم عظیم اللحیه و طولیها و عریضها حسن الوجه ضحک اسن مثل ماه شب چهاردهم قوی
شیخ منصور واسع العالم کثیر الزهد شیخ الفخیر رضی الله عنه و کرم وجهه مدت خلافت وی پنج سال و شهادت وی شب جمعه وقت سحر
هفتم رمضان المبارک سنه احدی و اربعین و عمر شریف وی شصت و سه علی الصبیح المنقار ایاس بن بکیر و بعضی نسخ بکیر بالف لاک
ایاس کبیر حمزه و تخفیف تخانیه در آخر سن مملو بکیر بنعمه و صده و فتح کاف و سکون تخانیه و بعضی از روایت بخاری بکیر کبیر یا بکیر یا بکیر
خطب کرده اند از مهاجرین اولین است حاضر شد بدر راوشا هدی که بعد از اویند و بود اسلام او و اسلام برادر او عام بن بکیر در دار
و بود او را برادران او را خالد و عاقل و عامر حبت و همه از اهل بدر بوده اند و وفات او در سنه سی و چهار بود بلال بن رباح بفتح لام مولی ابی بکر
مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کنیت او ابو عبد الرحمن است و بعضی ابو عبد الله گفته و بعضی ابو عبد الکریم و بعضی ابو عمر و مادر او حماسه
بفتح حاء مملو و تخفیف میم وی از مولدین است قدیم اسلام نخستین کسی است که ظاهر کرده اسلام را بکعبه و عذاب کرده شد و درین خانه او اسان
شده بروی نزل روح و عذاب می کرد او را امیه بن خلف جمعی که مولای او بود و آخر در بدر دست بلال کشته شد و مر از اقصیه است و می کشید
او را امیه در فرع حدیده می انداخت در آفتاب و می کوفت بچوب پس ابو بکر صدیق او را بخرید و آزاد کرد و امر کرد آنحضرت بلال او را سال فتح نما
گفت اذان بالامی کعبه و فضائل او بسیار است و پس است و فضیلت وی که آنحضرت فرمود سابقان چهار نفر سابق بر عم بلال سابق
جده و صهیب سابق و هم سلمان سابق فرس و بود وی رضی الله عنه سخت گذرم گون در از قامت کثیر الشعر مرد بوشق در سال بیتم
و بعضی سال نهم گفته عمر وی شصت و چند سال بود و بعضی گفته اند هفتاد و بعضی از احوال وی در آخر باب سابق در فصل سوم نیز گذشته
حمزه بن عبد المطلب همانی عمر رسول الله و برادر است از رضاعت کنیت او ابو عمار است بضم عین و لقب او سید الشهداء و اسد الله
نیز آمد و است اسلام آورد در سال دوم از بعثت و بعضی گویند در سال ششم بعد از بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دار اقصیه
در سالی که عمر بن الخطاب رضی الله عنه ایمان آورد پس عزیز و قوی شد و درین اسلام باسلام وی حاضر شد بدر راوشاید شد روز احد بود
و حشی بن حرب و اسن بود از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار سال و مادر وی باله نبت و هب خواهر امیه نبت و هب مر رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و این اخوت و یگانه میان وی و میان آنحضرت که سیر خانه بکیر گیرند و بود وی رضی الله عنه شیخ امس قوی عزیز
و آثار او در شجاعت و بسالت بسیار است و در حدیث آمده است که دید ملائکه را که غسل میدهند حمزه بن عبد المطلب او خنطه بن اراهه
و نیز آمده که مکتوب است نزد خدا تبارک و تعالی در آسمان هفتم حمزه بن عبد المطلب اسد الله و اسد رسول الله عاظم بن ابی بلتعنه بفتح جده
و سکون لام و فتح ثناته کنیت او ابو عبید الله و بعضی گفته اند ابو محمد حلیف قریش حلیف قریش است و بعضی گفته حلیف زبیر بن العوام
و بعضی گفته اند غلام ایشان بود حاضر شد بدر را و خندق را و مشاهده دیگر را که بعد از آن بود در سال سی ام بمینه و عمر او شصت و پنج بود
و قصه کتابت او یسوی اهل که در باب سابق گذشت ابو حذیفه بن علبه بن ربه القریشی در اسم او خلدان است و مشهور آن است

کہ وی ہشام بن عتبہ بن ربیعہ بن عبد شمس است از فضلاء صحابہ از مہاجرین اولین است قبلیتین نماز گذارده و ہجرتین ہجرت کرده بود
 اسلام او پیش از دخول دارالرقم حاضر شد بدر را و بعد آن را شنید شد یوم الیمامہ عمر او پنجاہ و سہ یا چہار بود و چارہ تہ بن ربیع بضم یاء و فتح موحده
 و کسر تہ تہانیہ شد و بعضی بفتح را و کسر با و تخفیف نیز ضبط کرده و این صحیح ہو الاول الانصاری نقل یوم بدر کشتہ شد روز بدر و ہجرتہ چہ ہجرتہ
 بضم سین و تخفیف را و بقاف و ربیع نام ما و راوست و سراقہ نام پدر او کان فی النظرۃ بود و در نظر کنندگان نہ قتال کنندگان چنانچہ احمد و نسائی
 روایت کرده اند و در حاشی نوشتہ اند از اسما کہ بر جای بلند ایستادہ بود و بنا بر احوال دشمنان نظر کنند و خبر دهند نظارہ بفتح نون و تشدید طائوئہ
 کہ نظر کنند چیزی را بن چارہ نو جوانی بود کہ بظاہرگی در حرکت ایستادہ بود ناگاہ تیری رسید کہ از آن معلوم بود در میان دو چرخ گردن او خیز
 پس مادرش نزو آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت یا رسول اللہ یہ تحقیق میدانی جہی در مرتبہ چارہ نسبت بہن کہ چہ قدر دوست میدانی
 من او را چہ قدر تعلق بود مرا با وی اگر در پشت رفتہ است صبر کنم و اگر در آتش است بگریم بروی چہ آنکہ تو ائمہ و در روایتی آمدہ اگر در
 دوزخ است چہ منہ خدا از من آنچه بکنم از گریہ بروی پس آنحضرت فرمود یا ام حارثہ آنجا یک بہشت نیست بہشتی است بالای یکدیگر تو
 و در دوس اعلی است پس گفت ما و را در آنجا است کہ صبر کنم بروی خلیب بن عدی الانصاری بضم خاء و جیم و فتح موحده اولی و سکون تہ تہانیہ
 حاضر شد بدر را و اسیر کردہ شد و غزوہ ربیع در سال سوم از ہجرت و بکہ بردند او را مشرکان پس بردار کشتہ زد وی اول کسی است کہ بر او شہید شد
 در اسلام اول کسی است کہ سنت گذشت گذاردن دو کعبت نزد قتل قصہ آن عجیب است مذکور است در صحیح بخاری و در روایت آمدہ است
 کہ در وقت قتل گفت خداوند من کسی را نمی یابم کہ سلام من بفرماید تو برمان سلام مرا بوی صلی اللہ علیہ وسلم پس جبرئیل نزد آنحضرت
 آمد و سلام او را رسانید بحدیث خلیب بضم خاء و جیم و فتح نون و سکون تہ تہانیہ سین مملہ در آخر بن خذائقہ اسمی از مہاجرین بود حاضر شد بدر را
 بعد از ہجرت بحدیثہ پتہ حاضر شد احد را پس بعد بنی آمد و بجز احتی کہ داشت جان داد و وی زوی حنظلہ بود بنت عمر بن الخطاب پیش از آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاقہ ربیع الانصاری کسب را بدری است و بدر وی نقیب است و برادر او مالک بن افع و ظاہر بن رافع
 روایت می کنند از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از ابو بکر صدیق و از عباد بن الصامت و روایت می کنند از وی دوسہ او عاتق و عبید
 و سایر خواہر او سہمی بن ملاد فائقہ بن عبد اللہ ذر ابو لیا تہ الانصاری وی از نقباء بود حاضر شد عقبہ را و بدر را و ہجرتہ شد ہجرتہ
 گفته اند کہ حاضر شد بدر را بلکہ امیر ساخت آنحضرت او را بعد از زود او را سہم با اصحاب بدر چنانکہ عثمان رضی اللہ عنہ را کرد وفات او
 و خلافت علی بن ابی طالب وقتہ بسعتن او خود را بستون سبب است تو بہ از انجیم واقع شدہ بود از وی در قضیہ بنی النضیر مشہور است
 و در مسجد شریف ستونی است کہ او را استخوانہ ابو لیا تہ می نامند رضی اللہ عنہ الزبیر بن العوام القرظی عوام بفتح عین و تشدید واو و جمع
 با آنحضرت دقتی سہماری و اسطہ ما و را و صفیہ بنت عبد المطلب عمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ام المومنین خدیجہ عمرہ است و اسما
 بنت ابی بکر زویہ او اسلام آورد وی و مادر وی صفیہ بروست ابو بکر صدیق و وی در آن زمان شانزدہ سالہ بود و بعضی گویند
 بیست پنج سالہ و خذاب کرد او را عم او بر جان تا ترک کند دین اسلام آنکہ و ہجرت کرد و بچشہ و حاضر شد بدر را و شہید دیگر را ہمراہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بر جای ماند با آن حضرت در روز احد و وی اول کسی است کہ کشتہ شد و در را و خدا بود و شہید وی در اقامت

بجای

تخصیفات اللکم کثیر الشکر تخفیف العارضین شهید شد یوم اهل سنه است و طینین و عمر وی شست و چهار سال بود و وفات کرده شد بو اوسی ایام
پس آورده شد بکبیره و قبه او در آنجا مشهور است و کشت او را ابن جریر موز که از لشکر امیر المومنین علی بود در نماز روز و امیر المومنین علی آمد
و گفت بشارت باد ترا قبیل زبیر امیر المومنین گفت بشارت باد مر ترا نیز بایش و وزخ و قصه قتل او در کتب احادیث و سیر مطبوعه است زبیر
ابن سهل ابو طلحه الانصاری حاضر شد عقبه ابابقتاد نفر و حاضر شد بدر او مشاهد دیگر را که بعد از دست و وی زوج ام سلمه است که مادر انس بن
ست و از تیره از آن مشهور بود و آنحضرت فرمود که او از طلحه و زبیر است از گروهی در روایتی از صد مرد و در روایتی دیگر از هزار مرد در آری داد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم میان او میان ابو عبیده بود از نقبای انصار و اغنیای ایشان و مر او را فضائل بسیار است ابو زبیر الانصاری
یکی از آنهاست که جمع کرد قرآن را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از اعمام انس است چنانکه در باب سابق گذشت حاضر
بود در معروف بود بعد قاری سعد بن مالک الزهیری یعنی سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است و مالک نام ابو وقاص است زبیر یکی از
اسلام آورد و قدیم است ابو بکر صدیق و وی هفده ساله بود و بعضی گفته اند نوزده ساله و وی گفته اند من ثالث اسلام جماعه کسی ام که اندک
تیر در راه خدا حاضر شد بدر او همه شاد را همراه آنحضرت و جمع کرد مر او را پیغمبر خدا و در پی خود را روز احد فرمود تیر انداز ما در بدر من خدا
تو باد و بود و تصدیر غلیظ بزرگ سردشت انگشتان گندم گون است مبنی ربوی بدن مرد در کوشک خود که در عشق بود نزدیک بدین برده میل
پس بر داشته شد بدین و وفات کرده شد بفتح سنه خمس و خمیسن یا ثمان و خمیسن در عهد معاویه و چند ساله و بعضی گفته اند هشتاد و دو ساله
و بود وی رضی الله عنه آخر عشره مبشره در موت و فتح کرده شد بر دست وی مالک عم و بر افتاد سعی وی فیا و اکاسره ساقب و کثیر است
سعد بن خوله القرشی بفتح خا مخرج و سکون و او از بنی عامر بن لوی و بعضی گفته اند خلیف ایشان است و بعضی گفته اند از بنی است و بعضی
گفته اند از بنی فرس است و بود از مهاجره حبشه بجزت ثانیه و بعضی گفته اند حاضر شد بدر او و کعبه در حجه الوداع سعید بن زید بن عمرو بن
نقیل بضم نون و فتح فا و سکون ثمانیه القرشی ابو الاعمور کنیت او است قرشی عدوی است از عشره مبشره زوج است عمر بن الخطاب
قدیم الاسلام پیش از در آمدن دارا رقم حاضر شد همه شاد را همراه آنحضرت و بود در غزوه بدر همراه طلحه بن عبد الله که بنجر گرفتن فاطمه زهرا
رفته بود و گندم گون در از قامت جمع می شود و با آنحضرت پانزده و اسطه و کعب بن لوی و اسلام آورد و وی بیست ساله بود و
دیدم خود را که بسته بود مرا عمر را سلام و اسلام آورد و زوجه وی فاطمه بنت الخطاب پیش از برادر خود عمر بن الخطاب و مرد عشق و سب
بمدینه در سنه احدی و خمیسین یا ثمانین و خمیسین عمر او هفتاد و چند سال بود و بعضی گفته اند که سجا و از هشتاد و بود و بعضی گفته اند یکوفه
و وفات یافته بر او زید بن عمرو بن نقیل در جاهلیت دین ابراهیم را اختیار کرده و از ذبیح مشرکان اقباب و تبری ننوده بود و با آنحضرت
نیز پیش از نزول وحی ملاقات کرده و او را موصی بجا بلایه خواند و بعضی گفته اند بنی بود که تبعوت بخلق ننمود و در صحیح بخاری و کتب دیگر
از احادیث احوال او مذکور شده است سهل بفتح سین و سکون یا بن حنیف بضم حاء و فتح نون و سکون ثمانیه الانصاری و او
و مشاهد دیگر حاضر شده و در روز احد با آنحضرت ثابت مانده و بعد از آنحضرت صحبت با امیر المومنین علی داشته و امیر المومنین او را بر مدینه
استحلاف ننوده بر ولایت فارس الی گردانیده و کوفه در سنه سی و هشت و وفات یافته و علی رضی الله عنه بروی من از گذارده

طهیر بن رافع الانصاری و اخوه کلیم بن رافع و اهل بیته حاضر شده بدر را و مشاهده دیگر را که بعد از او
و ابن عبد البر از ابن اریق حکایت کرده که وی حاضر نشده است بدر را و وی عم رافع بن خدیج و والد اسید بن علی است و منقر است
بدر که وی از زعمی عبد الله بن مسعود الهمذلی بنعم بافتح ذوال حجه عبد الله بن مسعود بن غافل لغین معمره منسوب است بمنزله بن بدر که
بن لیس بن منکر حلیف بنی زهره از سابقین اطمین بود قدیم الاسلام پیش از در آمدن دارالمکه و بعضی گفته اند پیش از عمر رضی الله عنه
بانکه زمانی هجرت کرد و بجهت و حاضر شده بدر را و مشاهده دیگر را که بعد از او است و نماز گذارد و بقیه یسین و گواهی داده و او را پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم جنیت و فرزند راضی شدم برای است بر چه راضی است ابن ام عبدنا راضی ام از آنچه ناراضی است وی سناقب او
بسیار است و در باب سابق باز از آن گذشت و بود وی رضی الله عنه تصییر القامت چنانکه ایستادن و می شست و بگراند یک
بود تخت گندم گون نجیف و الی شد و تضای کوفه بیت المال او را از جانب عمر و او اهل خلافت عثمان رضی الله عنهما پس از آن جهت
گوفتی که میان او و میان عثمان واقع شده به مدینه آمد و در سنه سی و دو وفات یافت و در مدینه دفن گردید و عمر او شصت و چند سال بود
و می گویند نو هزار دینار ترک گذاشت غیر از رفیق و میثی و الله اعلم و است کرده از وی خلفای اربعه و جزایشان از صحابه پانزدهمین
رضی الله عنه جمعین عبد الرحمن بن عوف الزهری از اولاد زهر بن کلاب جمع می شود با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کلاب بن مره
شش و سبطه بود و نام او در جاهلیت عبد الکعبه الاوت یافت او بعد از عام الفیل بده سال اسلام آورد به دوست ابو بکر صدیق قدما
و ما در وی نیز اسلام آورد و هجرت کرد و وی بجهت و هجرت و حاضر شد بدر را و جمع مشاهده با آنحضرت و نهایت ماند و روز احد و رسید بس
زیاد از بیت جرات گذار رسول خدا خلف او نماز در سفری و تمام کرد و از آنچه باقی ماند چنانکه حکم مسبق است مگر غزوه تبوک را و
ملانی گردانج ابصدق چهار هزار در راه خدا پس از آن جهل هزار و سوار کرد و در م بار پانصد سپ در راه خدا پشتر پانصد شتر راه
و مواسات کرد و اموات المؤمنین را بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و اکثر اموال وی از تجارت و مناقب او بسیار است
بود وی رضی الله عنه در از قامت تنگ بشهر سید تنگ شد بسبب تیر نا که در پایهای او رسیده بود و بود و از اغنیای صحابه در زمان
هجرت بمدینه فقیر بود و او نیمه خیر و برکت بوی در مدینه رسید و چون وفات یافت چهار زن داشت و صلح کرده شد با تمام ریح من که
حق آنها بود و بشتاد و هزار درهم یا دینار و وصیت کرد در وقت رحلت بهر یکی از اهل بدر چهار صد دینار و قسمت کرده شد بیات او
بر کثیر از شصت نفر پس رسید هر یکی را بشتاد و هزار درهم چون شنید حدیث از عایشه که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت
دیدم عبد الرحمن بن عوف را که می رود در شبست و می خیزد روی بطریق جنو که رفتار کدوک است پس بین تصدق کرده تمام قائله او
که از شام آمده بود و بقصد شتر با پالان و پیشش سمیت شکرانه و بشارت دخول حنت یا ملانی اعتداز کرد از غیزیدن مفهوم میگردد و بود
رضی الله عنه که در زمانی گذارد نماز را پیش از ظهر و است است که در وقت وفات بیوش شد و چون بیوش آمد گفت که آمدن مراد و
سخت داشت نوی گفتند که او را پیش حاکم عزیز امین می بریم پس در نوشته دیگر آمدند گفتند این انجایی برید گفتند می بریم او را پیش
حاکم عزیز امین گفتند بگذارید او را که سبق کرده است سعادت در وی در وقتی که در شکم مادر بوده رواه ابو نعیم و ابن عساکر و بود وی رضی الله عنه

که فتوی پیدا و در حدیثی بگوید و عثمان وفات یافت در خلافت عثمان و چون وفات یافت ایس المومنین علی رضی الله عنه گفت بروای ابن عوف که صافی چندی بود وی را ندیدی مناقب بسیارست و در اسلام آوردن او قصه غریب است در اسما الرجال آن را نقل کرده ایم عبیده بن یعقوب بن الحارث القرظی گفت و ای ابو الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه عبیده بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه عبیده بن الحارث بن المطلب بن عبد مناف کلان تر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوده سال اسلام آورد پیش از و آمدن دارا رقم بود و هجرت او با و برادرش طفیل و همین مبارزت کرد و روز بدر ولید بن عقبه را و آمد و رفت کرد میان ایشان و ضرب و مر و عبیده از آن گذشته ولید نیز در آن روز روایت کرد و از وی علی بن ابی طالب رضی الله عنهما عباده بن یعقوب بن یعقوب موصوفه بن الصامت الانصاری از نقبای انصار بود حاضر شد و عقبه اولی و ثانیه را حاضر شد برادر او همه شاهد او وی یکی از آنهاست که جمع کردند قرآن او را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بود طویل جسم چهل فرسواد او را عمر رضی الله عنه بشام قاضی و معلم کرده پس بمصر اقامت کرد و بعد از بعلسطین انتقال کرد و در بصره وفات یافت و بعضی گفته اند بیت المقدس در سال سی و چهار هجرت او و سال و بعضی گویند تا زمان معاویه باقی بود عمر بن عوف حلیف بنی عامر بن لوی بن صخر لام و فتح بنز و تشدید یا ولی بنز و نیز خوانند انصاری است حلیف بن عامر بن لوی حاضر شد برادر او ساکن شد و نیز را و گذشت چیزی از اولاد او است که در حضرت یک حدیث که فرمودنی ترسم بر شما فقر را پسین می ترسم فراموشی نیارای حدیث عقبه بن عمر و الانصاری ابو سعود انصاری بدری از مشاهیر صحابه است حاضر شد ثانیه را و بود خردترین ایشان و جمهور بر آنند که نسبت او بد رحمت سکونت است بجنوب غزوه آن وفات یافت در خلافت علی بن ابی طالب و بعضی گویند بعد از وی در احدی و در عین یا شین و در عین عامر بن ربیع العنزی بعین ممل و نون منقوشین و زانی نسبت بنز و که یکی از اجداد است و در جامع الاصول النومی بعین مجزیه او حلیف بن عدی و لهذا نسبت او عدوی نیز واقع شد و در کاشف حلیف آن خطاب گفته هجرت کرده بهر دو هجرت و حاضر شد برادر او همه شاهد او را و اسلام آورد پیش از عمر رضی الله عنه وفات یافت در سنه اشین یا ثلثه یا خمس و ثلثین و قول اول مشهور است و ثانی او فنی است یا نیم در کاشف گفته که مات قبل عثمان عاصم بن ثابت الانصاری حاضر شد برادر او آن کسی است که نگاه داشتند او را زنبوران در وقتیکه خواستند مشرکان که سر او را ببرند بحیث کشن او عظیمی از عظمای ایشان بود وی دعا کرده بود و خدا را عزوجل که دست مشرک بوی نرسد پس فرستاد خدای تعالی زنبوران را پس نگاه داشت او را از دست مشرکان و چون شب شد سیل آمد و او را بر این قضیه در غزوه جمع بود و وی جد مادری عاصم بن عمر بن الخطاب است رضی الله عنهما عویم بن یعقوب بن مطلق و او سکون تخمانیه بن ساعده الانصاری حاضر شد برادر او همه شاهد او وفات یافت در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند در خلافت عمر بدینه و صحیح است که وی بعد از آنحضرت باقی بود و روایت کرده اند که عمر بن الخطاب بود و عمر او شصت و پنج یا شصت و شش و رضی الله عنه عقبان کعبه بن سکون فوقانیه موصوفه بن مالک الانصاری حاضر شد برادر او است که در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد و از وی پس بن مالک و محمود بن ابریم و بود وی ضرب البصر قصه اعجاز رسوله

از آمدن سجد آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله در خانه وی گذاردن نماز دوران تا آنجا می نماز خود گیر و مذکور است در صحیح البخاری است
 توفی زین معویته قدومه بضم قاف و تخفیف دال ممله بن کثعون بفتح سیم و سکون طاء معجمه و عین ممله قرشی خال عبدالعزیز بن عمر رضی الله عنهما
 بجزت کرد بجهت و حاضر شد بدر را و همه شاهد را با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عامل گردانید و را عمر بن الخطاب بر بصر بن عبدالعزیز عزل کرد
 روایت کرده است از وی عبدالعزیز بن عمر مات ستمه است و کشتن لشکر و کشتن قتاده بن النعمان الانصاری صحابی است حاضر شد
 بدر را و مشهور قتاده و تابعی دیگر است که بصری است و امی است حافظ مفسر که در حفظ زمان خود بود و گفت هر چه شنیدم فراموش نشد روایت
 از ایزد انس بن مالک و از حسن بصری و سعید بن اسیب معاذ بن عمرو بن الجموح بفتح جیم و حاء ممله انصاری حاضر شد عقبه او بدر را وی پدر
 وی عمرو بن الجموح روایت کرد از وی ابن عباس و وفات یافت در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه معوذ بضم سیم و فتح عین کسرو او
 شد و در بن عمر و بفتح عین ممله و سکون فا و لام مد و واو و و بر او روی معاذ بن عمرو بن غفرای بر او از اهل بدر و عمر از نام مادر ایشان است
 و نام پدر ایشان کحاش بن رفاعه انصاری و معوذ قاتل ابوجهل لعین است روز بدر با عانت بر او برش معاذ و معوذ بعد از آن قتال کرد
 و کشته شد و معاذ و باقی ماند و شاهد دیگر را در یافت الی ما اشار الله و ایشان بر او در دیگر است که نام دعوف است و نیز بید کشته شد یک
 بن ربیع بفتح را ابواسید بضم مزه و فتح سین و سکون تخانیه بضمی بفتح و کسر گفته اند الانصاری ابواسید کینیت مالک بن ربیع است مشهور
 است بکینیت حاضر شد بدر را و احد را و شاهد را در روایت کرده است از وی انس بن مالک و ابوسلمه بن عبدالرحمن مات ستمه است
 و قتاده و بخت ساله بعد از نواب بصرش و وی آخر کسی است که در از بدین سطح بکسر سیم و سکون سین ممله و بفتح طاء و غیر منقوطه و در آخر حای
 بن اثنیه بضم مزه و دو مار شمشه بن عباده بفتح عین و تشدید موحده بن الطالب بن عبد مناف حاضر شد بدر را و احد را و شاهد دیگر را و او است که
 گفت عایشه صدیقہ را در قضیه افک آنچه گفت و تا زمانه زود او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا نیکه تا زمانه زود ایشان با مات ستمه است
 و کشتن معوی بن ستمین مراره بضم سیم و تخفیف رای اولی بن الربیع بر وزن و صد خریف الانصاری از بنی عمرو بن عوف حاضر شده
 بدر را و وی یکی از آن کس است که تخلف کرد و ماند از غزوه تبوک مشهورترین ایشان کعب بن مالک است دیگر بلال بن امیه بود که در ایشان
 حق عزوجل و فرود فرستاد در آن قرآن او با کسب نامیده شد سوره توبه من بفتح سیم بن هدی بفتح عین کسر ال ممله و تشدید تحتانی
 الانصاری خلیف بنی عمرو بن عوف ازین جهت گفته می شود او را انصاری حاضر شد بدر را و شاهدی را که بعد از دست و حاضر شد عقبه او
 بر او وی داود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میان او و میان زید بن الخطاب بر او عمر بن الخطاب و شیبید شد زید و در روز یامه در خلافت
 صدیق رضی الله عنه معاذ بن عمرو کندی بکسب کاف و سکون نون خلیف بنی زهره و او را معاذ بن الاسود نیز گویند و اما کندی بجهت آنکه پدر او عمر
 خلیف کندی شد از جهت کندی گویند و خلیف شد وی اسود بن عبدغیوث زمهری را ازین جهت زمهری گفتند و او را بن الاسود نیز
 از جهت گفتند بعضی گویند از جهت که در حجر وی بود بزوجه ماکوش و بعضی گویند بلکه غلام او بود که تبیینی ساخت او را بن عبدالعزیز گفت
 که قول اول صحیح تر است قدیم الاسلام بود و بعضی گویند ساس اسلام بود او را و اول حجاز است و از فضیله بنی کعب و کعبا بخیر بود از اصحاب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است از وی علی بن ابی طالب و طارق بن شهاب و جز ایشان وفات یافت بخبر آن که

بجای

موضوعی است بر تیره میل از دینیه و بدو داشته شد بسوی مدینه و دفن کرده شد بی هیچ سستی و کمترین و هوا این استین و نماز گذارد و بروی عثمان بن عفان رضی الله عنه هلال بن ارمیه الانصاری یکی از ان سگس که تخلف کردند از توبه کرد و توبه کرد و خدای تعالی بر ایشان قذوف کرد زن خود را پس همان که و حاضر شد بر او روایت کرد از و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما جمعین

باب ذکر الیمین و الشام و ذکر اوس القرنی این نهمین جلادی که در جانب چپ است یعنی همان و یکانی یا منسوب ببن و بعضی بقصد بیان نیز گفته اند و الشام جلادی که در جانب چپ است الشام جانب چپ را گویند چنانکه امین جانب راست و الشام همزه و بی همزه هر دو آمده است و قرن بفتح قاف و را از بلاد امین است اما قرن که بیقات اهل نجد است بسکون رست خطا کرده است جوهری در تحریک وی نسبت اوس قرنی بوی زیرا که اوس منسوب بقرن بن رومان بن ناحیه بن مراد که یکی از اجداد است

فصل الاول عمن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان رجلا یاتیک من الیمین یقال له اوس و است است از امیر المؤمنین عمر که آنحضرت گفت که مردی می آید شما را از جانب چپ گفته شود او را اوس لایع بالیمین غیر اصل نمی گذارد آن مرد درین جزاوری که مراد است قدگان بی بیاض تحقیق بود بوی سفیدی منی بر صبی قیسی فدعا الله فاذهب پس دعا کرد و خدا را پس دور کرد خدا آنرا الا موضع الدنیا را اولدر هم مگر مقدار دنیا را می یاد و هر شک را او دور روایتی آمده است که این نیز بدعای او بود که گفت خداوند بگذار در جسد من چیزی از آن که یاد کنم تا بان نعمت ترا من لقبه منکم فلیستغفرکم پس آید او را از شما پس باید که طلب آمرزش کند شما را یعنی باید که درخواهد آن کس طلب آمرزش وی بر آن

آن کس و فی روایتی دیگر آمده است که گفت عمر سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت ان خیر الناس من یصل له اوس بدرستی بهترین تابعین مردی است که گفته می شود مراد از اوس و له والده و مراد او را مادری است و کان بی بیاض بود بوی بر صبی فرود فلیستغفرکم پس امر کنید و درخواهد از وی که استغفار کند شما را و او را اسلام آوردن حدیث طلب دعاست از اهل خیر و صلاح اگر چه طالب افضل باشد و بعضی گفته اند که آنحضرت این از جهت خوش کردن دل او پیش موود و دفع توهم کسی که توهم کند که وی تخلف کرد از صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که وی این از جهت خاطر ما و نیکوئی کردن بوی کرد و نیز ازین حدیث معلوم می گردد که اوس بهترین تابعین است و درینجا منتهی ظاهر و فضلی عظیم است مراد او را و از امام احمد بن حنبل رح منقول است که افضل تابعین سعید بن اسید است و این باعتبار معرفت علوم و احکام شرع است و این منافات ندارد و خیریت و فضیلت اوس را باعتبار کثرت ثواب عند الله و در قاموس گفته که اوس بن عامر از سادات تابعین است و شاید که لفظ حدیث نیز معمول است بر آن بدانکه اخبار و آثار ایشان اوس قرنی رضی الله عنه آمده است که سیوطی در جمع البواع ذکر کرده است و نیز از آنجا که دریم اگر چه معنی تطویل کرد و زیرا که ذکر اولیای خدا فرود می آید حجت گفت سیوطی روایت کرد امیرین جابر گفت بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه که چون می درآمد او را اهل امین می پرسید ایشان اگر آید شما اوس بن عامر مردی است تا وقتیکه اوس مبارک ایشان رسید گفت آیا تو اوس بن عامر هستی گفت آری من اوس بن عامر هستم از قبیل مرادی پسر از قرن گفت آری من بخندم

گفت آیا بود تو برص پس بر شدی از آن مگر موضع درم گفت نعم گفت آیا مرزا و الله است گفت نعم گفت عمر شنیدم از منبر خدا که گفت که
شمار او ایس بن عامر با ماد اهل من از مراد پسر از قرن بود بوی برص پس بهتر شد از آن مگر موضع درم مراد و الله است که او یکی کن
توان اگر سوگند خورد و بخدا است می گرداند خدا و اگر توانی طلب استغفار کرد از وی بکن پس استغفار کن برای من ای او ایس
مثل من یا امیر المؤمنین استغفار کند ترا گفت البته استغفار کن برای من پس استغفار کرد او ایس برای عمر رضی الله عنه پس گفت
عمر با او ایس بجای خواهی که بروی گفت می خواهم که بگویم روم گفت آیا چیزی بنویسم برای تو بر حال کوفه گفت اگر در پس ماندگان از
مردم باشم محبوب ترست نزد من پس سال آینده مردی از اشراف من بیجا آمد و ملاقات کرد و عمر رضی الله عنه و عمر از حال او ایس پرسید
که چه حال دارد گفت گذارم شهر آکنه جامه قلیل المتاع پس عمر حدیث آنحضرت را بروی خواند پس آن مرد بر او ایس آمد و طلب استغفار
کرد از وی او ایس پرسید تو استغفار کن برای من که از سفر صبا می آئی باز گفت آن مرد استغفار کن برای من و حدیث عمر را بخوان
پس استغفار کرد او ایس برای وی پس شناختند مردم او را و دریافتند حقیقت حال او را پس از بیجا آمد رفت روایت کرد این استغفار
و طبقات و ابو عوام و یونانی و ابو نعیم و حلیه و یحیی در دلائل و در روایتی دیگر هم از او ایس جابرا آورده که گفت محمدی بود کوفه که حدیث
می کرد و ما را چون فارغ میشد از حدیث متفرق می شدند مردم و جماعتی بر جای خودی بودند و در میان این جماعه مردی بود که تجملی کرد
بکلامی که هر یک شنیدیم که بان کلام کلامی کرد پس می آمدم نزد وی پس گفتم که روزی او را پس گفتم بیایان خودی شناسید شما
آن مرد را که می نشست با ما و سخنان می کرد چنین و چنین پس گفت مردی از قوم آری می شناسم او را آن او ایس قرنی است گفتم می شناسی
منزل او را گفت می شناسم پس رفتن با وی در مکه و حیره او را پس بد آمد از حیره گفتم یا اخی چه باز داشت ترا از ما گفت برنگی بود
اسحابوی که سحرگی می کرد و با وی می رنجانیدند او را گفتم بگیر این چادر را بپوش گفت مکن این را زیرا که ایشان چون ببینند
این جامه ابرتن من ایند می کنند مرا پس مبالغه کردم من تا آنکه پوشید آن را پس بیرون آمد بر ایشان پس گفتند که از وی داده است
ازین جامه و آنکه رفته است آن را گفت دیدی که چه گویند پس گفتم من چه می خواهم بشناسم ازین مرد و چرا ایند می کنند او را او ایس
گفتی بر من است و گاهی جامه پوشش پس گفتم ایشان را از زبان خودی گفتم پس بعضی ای اهل کوفه نزد آمدند پس آمد میان ایشان
مردی از آنها که سحرگی می کرد و با او ایس گفت عمر آیا اینجا از اهل قرن کسی است پس آوردند آن مرد را که سحرگی میکرد با او ایس پس از عمر
رضی الله عنه حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که در شان او ایس شنیده بود و گفت شنیده ام که وی قدم کرده است بر شما بگویم آن
گفت نیست چنین کسی در میان ما و او را گفت عمر علی مردی هست چنین چنین یعنی خوار خراب گفت در میان ما مرد
هست او ایس نامم که سحرگی می کند با او ایس گفت عمر در باب او را و می بینم ترک کردی بیای او را پس اقبال کرد آن مرد بر او ایس تا آنکه در
بروی پیش از آنکه بر اهل و عیال خود در آید پس گفت او را او ایس این عادت تو با من از کجاست گفت از امیر المؤمنین عمر تعریف
تراشنم که در حق تو چنین و چنین می گفت بخشش مرا ای او ایس آنچه تو کردی مرا از سحرگی و بی ادبی استغفار کن مرا گفت می کنم
بشرطی که گوی با کسی که سحر شنیدی از عمر پس استغفار کرد مرا گفت ایس که راوی این خبر است بعد ازین فاش شده امر او ایس

بشتر

روایت کرد این را ابن سعد و طبقات و ابو نعیم و علی بن یحیی در دلائل و این عساکر و تاریخ و در روایتی دیگر از سجی بن سعید از سعید بن ابی
از عمر بن الخطاب آمده که گفت گفت مرا پیغمبر خدا روزی یا عمر گفتم لبیک و سعد یک یا رسول الله پس گمان برده که مگر بجاری می فرستد مرا
آنحضرت گفت یا عمر درست من مردی باشد که او را اوس قرنی گویند سیر در بلاد منی در حدیسی دعای کند خدا را پس هر کس کند آنرا خدا بگردد
در سلوی چون می بیند آنرا یاد می کند خدای را عزوجل پس چون ملاقات کنی تو او را بخوان او را از من سلام و امر کن او را که دعا کند ترا زیرا که
وی که هست بر پروردگار خود و بزرگ است نزد وی اگر سوگند خورد بر خدا است گوی گرداند او را خدا شفاعت می کند وی مانند سعید
و مضر با عمر رضی الله عنه می گوید پس طلب کردم او را در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس قدرت نیافتم بروی و طلب کردم در خلافت
ابوبکر پس قدرت نیافتم بروی و طلب کردم او را در امارت خویش می جستم رفیقان را که از بلاد منی آمدند می گفتند آیا هست از ما و آیا هست
از قرن در میان شما کسی که نام او اوس باشد گفت مردی از قوم قرن وی ابن عم من است یا امیر المؤمنین می پرسد تو از مردی هست
خوار و بی نیست وی کسی که مثل تو از وی پرسد گفتم می بینم ترا در شان وی از هلاک شوندگان پس بودم من در همین سخن ناگاه نمودند
شتری که بنه پالانی بروی مردی است که بنه جامه پس افتاد در دل من که اوس همین باشد گفتم ای بنده خدا قونی اوس قرنی گفت نعم
گفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خواند بر تو گفت علی رسول الله السلام و علیک یا امیر المؤمنین گفتم امری کند ترا آنحضرت که دعا کنی مرا بعد از آن
ملاقات می کردم او را هر سال منی در حج پس می گفتم من احوال او را فرود بروی می گفت وی همین روایت ابوالقاسم عبدالعزیز بن جعفر
فی فوائد و الخطیب و ابن عساکر فی تاریخ و در روایتی دیگر از حسن بصری آمده که چون اهل قرن در موسم حج آمدند رسید امیر المؤمنین
بایشان که آیا در میان شما مردی هست که نام او اوس است گفت مردی از میان ایشان چندی خواهی تو یا امیر المؤمنین از وی پرس
مردی است که در خرابی می باشد و مرد منی در آید گفت از من بوی سلام سانی دیگری تا ملاقات کند مرا پس رسانید آن مرد در است
عمر ابوی پس قدم آورد اوس بر عمر و گفت اوس قونی گفت نعم یا امیر المؤمنین گفت بتوسپیدی بود که دعا کردی خدا را و دور کرد آنرا
از تو باز دعا کردی تا باقی ماند بقیه از آن در تو گفت نعم ترا که خبر داد یا امیر المؤمنین بدان گفت خیر داد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و امر کرد مرا که سوال کنم ترا دعا کنی برای من پس دعا کرد اوس مرا و گفت حاجت من نبویا امیر المؤمنین این است که بپوشی حال مرا
بر من و اذن دهی تا برگردم بروم از اینجا پس همیشه بود اوس پنهان از مردم تا کشته شد روز نهادند و شمشیر و راه ابن عساکر و از سعید
بن اسب آورده که مذکور عمر بن الخطاب بر منبری گفت یا اهل قرن پس برخواستند پیران این قوم و گفتند یا امیر المؤمنین چه می بینی
گفت آیا در قرن کسی هست که نام او اوس است پس گفت پیری از میان ایشان نیست در میان ما کسی که نام او اوس باشد مگر
دیوانه که در بیابانها و رگها می باشد کسی با با وی الفت و نه او را با کسی صحبت پس گفت عمر چون را می خواهم چون بقرن رسید او را بجا
و سلام مرا رسانید و بگوید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شایسته داده است مرا بتو و امر کرده است مرا که بخوانم بر تو سلام آنحضرت را
پس چون رسیدند آن قوم بقرن بپشتند او را یافتند در رگستانی افتاده پس رسانیدند او را سلام عمر و سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم پس گفت شهرت او را امیر المؤمنین بشهرت کرده اند نام مرا السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی که در وی نسبت داد

بود وی بسیار حیران و یافته نشد از وی اشرفی تا آنکه باز آمد در ایام علی رضی الله عنه پس قتال کرد پیش وی پس شمشیر شد و جنگ صفین
 رواه ابن عساکر و معاصره بن معاویه آورده که بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه که می پرسید و خدا اهل کوفه را وقتی که قدم می آوردند بر سر
 آیامی شناسید شما اوس بن عامر قرنی را می گفتند می شناسیم و اوس مردی بود که ملازمت می کرد مسجد را و کوفه و بیرون می آمد
 از آن و او را ابن عمم بود که ایامی کرد او را پس آمد ابن عمم وی در کسانی که آمدند از اهل کوفه گفت ابن عمم او یا امیر المؤمنین نیست اوس
 کسی که با بن مرتبه برسد که میری و شناسی تو او را وی آوی است کمتر از اوسیان و وی ابن عمم من است پس گفت عمر وی تو بدلاک
 شدی تو در وی پس خواند عمر حدیث آنحضرت را که شنید و بود در شان وی و گفت چون بیسی آسما سلام من بوی سانی پس مشهور
 امر اوس پس گم شد و بر رفت رواه ابو یعلی و ابن مند و ابن عساکر و در روایتی از ابن عباس آمده و رضی الله عنهما که گفت و جنگ کرد
 عمر که می پرسید از اهل اوس قرنی دو سال تا آنکه گفت در موسم حج ای اهل من هر که از شما از قبیله مرا دست بپسندد و اوس است
 آنکه از عمر او بدو نشسته دیگران پس گفت عمر آیامیان شما اوس است پس گفت مردی یا امیر المؤمنین می شناسیم یا او را و گفتن که یا
 بر او را در سن است او را اوس اوس می گویند و وی ضعیف تر و خوار تر است از آنکه مثل تو رسد از مثل وی گفت عمر وی در حرم است گفت
 قوم وی در اراک حرم است می جزاند شتران قوم را از اینجا گفته اند که کسی داند که اشتری جزاند پس سوار شد عمر و علی رضی الله عنهما بر دو اسب
 پس روان شدند تا آمدند اراک را ناگاه دیدند ویرانگه ایستاده است و نمازی کند و دو تخته است نظر خود را بر سجده گاه می اندازد
 عمر علی گفتند اگر باشد آنکه می جویم ما او را پس این شمشیر است پس چون شمشیر ایشان اسب کردند و نیزه ها را برگشتند از شتران پس
 سلام دادند ایشان بروی پس در سلام کرد وی بر ایشان و گفت علی که سلام در ندهد و گفتند صحبت نامه تو حجت کند از اعدای شما
 گفتند بعد از آن گفت علی در بعضی رضی الله عنه سپید نام که هر که در آسمان زمین است بنده خداست و گویند می و هم ترا بر پروردگار که بر پروردگار
 این حرم صحبت نام تو که مادر تو را بدان نام کرده گفت چه می خواهم بدانم من اوس بن مراد است گفتند بر بنده کن بجای خود را
 پس بر بنده کرد و دیدند که در وی لمعه ایست سفید قدر و حرمت است تا گفتند علی و عمر که بوسه دهند آن لمعه را پس گفت که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم در حرم است و آنکه تا اتمام خوانیم بر بود و در آن گفتیم که دعا کنی بار گفت دعای من در شرق زمین و غرب آن شمال است
 همه سالیان را مرد و زن ایشان گفتند و ما کن ما را مخصوص پس دعا کرد ایشان را و مرد مؤمنین و مومنات را پس گفت سحر
 رضی الله عنه به چشم ترا چیزی از زمین خود یا از عطای خود و گفت اوس هر دو جانانه من خواند و مرد و فعل من پاره زده و با من به پاره چشم
 چون تمام شود این باقیم و گفت هر که اهل رو بجه را اهل می کند یا او کسی که اهل کند یا اهل می کند سال را بعد از آن سپرد قوم را شتران را

ایشان را و پاره چشم از آنجا دید و نشد بعد از آن رواه ابن عساکر قرنی تاریخ و امام اعظم و ابن جریر و ابن ابی عمیر و ابی الدرداء
 و سلم قال انما اهل همین لغت آنحضرت در وقتی که آمد ابو موسی اشعری و قوم وی آمدند شمارا اهل من هم ارق اعدای ایشان تنگ است
 قوا با آن ایشان و البین قلمه با قوم مرتت قلوب ایشان افند و جسم قوا و ضمیر قوا و مزه و بوا و لغت غریب است از تقوی یعنی تحرق و قوا
 جمع قلب از تقوی یعنی از خالی سجا گشتن و قوا و قلب را اکثر اهل لغت بیک معنی گفته اند و ذکر بر آن در حدیث برای تاکید است

حج

و این حدیث در فصل ثالث از وفات ائمه کشته است آنجا همین ارقی افندة مذکور است و الیمین قلوبا نیست ازینجا نیز احتجاج آورده و
 ظاهری شود و بعضی گفته اند قوا دیده دل است که چون رقیق باشد در رو و نفوذ کند سخن حق در وی و برسد بدل و دل چون نرم بود
 در آید چون وی رقت ضد غلظت است و الیمین ضد صلابت بشناسیش رقیق است و نرم است و دل چون متاثر نگردد از آفات
 و مذرو صفت کرده می شود و او را غلظت و چون متاثر بود و صفت کرده پیش و برقت و الیمین ظریفی گفته احتمال دارد که مراد برقت جودت نرم
 و الیمین قبول حق باشد الا ایمان بیان نمی است و حکمت میانی و علم حکمت نیز نمی است میانی به تخفیف است و تشدید آن نیز حکمت است
 که رو شده است نسبت کرد ایمان و حکمت همین نسبت کمال آن در ایشان در آن وقت در مقابل اهل مشرق و این اما ویلات دیگر
 که در فصل ثالث در باب وفات ابی سعید خدری آمده و ذکر کرده شده است و چون ابو موسی اشعری با قوم خود بجلازمت آنحضرت از
 خلق عالم و بدایت کار رسید و از حکم و اسرار آن استگفتان نمود و بیان کرد آنحضرت آن را با ایشان چنانکه در باب بداء الخلق گذشت نمود
 و رسول آن بفرشت در شیخ ابو حسن اشعری که رئیس اهل سنت و جماعت و از اولاد ابو موسی اشعری است پیدا شد رحمة الله علیه و آنسر
 و انبیاء و فی اصحاب الابل و نمازیدن و ستایش نفس کردن و بکرم نمودن و خداوندان شتران است و خیل را بضم خا میوه و فتح صحابه و سید کبر که
 ناشی می گردد از تخمیل انسان فضیلت را و نفس خود و سپان را که خیل گویند بهم باین اعتبار است که در سواری آن درین خیال می افتد و در
 و نفس خود می بارد و سیکه و الو قار فی اهل الغنم و آرش و آرشگی و گرانباری در خداوندان گویند آن است استحق علیه بدانکه حدیث
 و لایستی کند که غلظت حیوانات تاثیر می کند و نفس آدمی و سیرت می کند و از آنجا که صفات و نبات که مناسب طبایع ایشان
 پس چنانکه خلق و غوی وی مناسب چیزی است که می چراند آن را و چون در طبیعت اهل قسوت و غلظت است و در غنم نرمی و آرام
 است و از سیرت می کند این صفات با اهل آن کند آقا و بعضی گفته اند که چون اصحاب شتر سبب بی اثر است می باشد و اختلاف با اهل آن
 دارند زیرا که غنم صبری کند از آب و تحمل نمی کند سرما را و طبایع ایشان نرمی و سکون می است و این مودی است با تقیاد و خند خروج از
 اطاعت اما اصحاب اهل و بودن ایشان از عمرانات و بودن و صحران و دشت و بیابان و قلت اختلاف ایشان بخلق با
 می شود و بر کشتی و طغیان و کشتی و خروج از اطاعت و انقیاد و اینهمین گفته اند شرح در شرح این حدیث گفته من و بعد از توضیح
 ظاهری است که چون مال و سال در اهل بسیار است مفضی می گردد و غلظت بخلاف غنم که چندان مالیتی ندارد و لفظ اصحاب ملاک
 ظاهر است از عاقبت فافهم و عوینة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان سوسی شرق
 است یعنی ظاهری گردد از جانب مشرق کفر و فتنها چنانکه جان با جرح رکان سیدی از کوه می نقل کرده که گشت مراد مشرق فارس
 است یا اهل نجد و نجد و رامی زمین حجاز را گویند و اهل معنی وی زمین بلند است مخالف غنم و بعضی گفته اند که این اشارت است
 با بلخ چنانکه آمده است که طلوع می کند آفتاب میان دو قرن شیطان و آنحضرت و انخیلا و فی اهل اخیل و نماز و کبر و خداوندان
 اسپان است هرگاه در خداوند شتران شد و خداوندان اسپان بطریق اولی و بیشتر و قوی تر از آن خواهد بود و الفدا وین اهل الوب
 و فخر و خیل و آوار و بلند کنندگان است که خداوندان خیمه از شتران یعنی سگان بودی و صحران شینان چنانکه عادت عرب است و بر بفتح و او و